

تاریخچه حکومت جمهوری اسلامی

نویسنده: شهریار مسدد

مقدمه

این کتاب برای تلمذ افرادی ست که نسبت به تاریخچه حکومت جمهوری اسلامی علاقه مند بوده و می‌خواهند بدانند که این حکومت در طول استقرار خود چه خدمات و خیانت‌هایی انجام داده است. امید است که افرادی که به تاریخ ایران علاقه دارند با مطالعه این کتاب به عمق خیانتی که خمینی و خامنه ای در ایران صورت دادند پی برده و هرگونه تصور باطلی که نسبت به خدمتی از جانب این حکومت در ذهن دارند از خاطرشان محو گردد. این کتاب در شش بخش تهیه می‌شود و هر بخشی از آن به کارکرد یکی از سران حکومت اسلامی می‌پردازد. بخش اول به کار مهدی بازرگان و دولتی که او تأسیس کرده بود و نیز به دولتهایی که بنی صدر، رجایی، و خامنه ای تشکیل داده ولی به آخر نرساندند می‌پردازد. بخش دوم به دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، بخش سوم به دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، بخش چهارم به دوران ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، بخش پنجم به دوران ریاست جمهوری حسن روحانی، و بخش آخر به کارکرد سید ابراهیم رئیسی خواهد پرداخت. در خلال بررسی هر یک از رؤسای جمهور همچنین فرازهایی از رهبری خمینی و خامنه ای مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد.

من در خلال سالهایی که در ایران زندگی میکردم هرگز این احساس را نداشتم که در کشوری پیشرفته یا حتی در حال پیشرفت زندگی میکنم. صحنه‌هایی که در سطح شهر دیده میشد همواره اینرا به انسان القا میکرد که در کشوری جهان سومی از سلک کراچی یا احمدآباد زندگی میکند. اینرا بجرأت میتوان گفت که آخوندها از ایران کشوری در سطح افغانستان و پاکستان ساختند که به آن میباید رقت آورد. کشوری که این حضرات از شاه فقید تحویل گرفتند همه چیز داشت. ایران دارای احترام جهانی بود، در مسیر پیشرفت و ترقی پیش میرفت، زندگی مردم نسبتاً راحت بود و کمبود واضحی بچشم نمیخورد. آری در حاشیه‌های شهر مشکلاتی بود، حلبی آباد بود، فقر و فاقه دیده میشد، روستاها کمبودهایی داشتند. ولی در کل شاه فقید برای برکندن مشکلات میدانست که باید از نیروی متخصص و کارآمد استفاده کند. اینکار را هم میکرد، هر چند که در کارها اخلاص میشد و بخاطر اینکه تصمیمات را بطور فردی میگرفت حمایتی را که باید از ناحیه نزدیکان و دیگران دریافت نمیداشت. افرادی که در اطراف شاه بودند اغلب دچار فساد مادی یا معنوی بودند و این موضوعات بر پیشرفت کارها تأثیر می‌گذاشت. شاه فقید در مقایسه با فردی که بعد از او آمد یک فرشته بود، و آنچه جایگزین شاه گردید یک هشت پای مخوف بود با دهانی باز و اشتباهی بیحد برای خون و خونریزی، دزدی و چپاول، فساد و تباهی. این بود سرنوشت کشوری که بدست آخوندها به تباهی کشانیده شد.

آیا ما خواهیم توانست این شرایط را متحوّل کرده ایران را از نو بسازیم؟ بدون شک، با کمک نیروهایی که ما ایرانیها در اقصا نقاط جهان داریم از ایران بهشتی میسازیم که بار دیگر همچون جواهری در خاورمیانه بدرخشد. ایران و ایرانی لایق و مستحق بهترینها بوده و هستند، ولی خداوند مَنّان میخواست ایران را برای دوره ای آزمایش کند و آنرا به ضحاک و ضحاکها دچار کند تا اینکه ایرانی قدر عافیت را بداند و شکوه را از روزگار کوتاه کند. من برای همین فرستاده شده ام تا ایران را از این شرایط دردناک نجات داده علوّ و بزرگی را به ملّتم باز گردانم. همهّ اینها نخواهد شد مگر با تلاش شبانه روزی یاران ما، همکاری و همراهی ملّت عزیزم، و البته یاری و مساعدت پروردگار عالم که پشتیبان من است.

بخش یکم

پیش از انقلاب

شاه با دو جریان عمده مواجه بود. یکی جریان چپی و کمونیستی و دیگر جریانی که توسط اسلام گرایان رقم خورده بود. هر یک از این جریانه‌ها حکومت شاه فقید را با چالش‌های بسیار دست بگریبان کرده بود که بیرون رفت از آنان کار دشواری مینمود. ساواک با استفاده از روش‌های شدید و سنگین در تلاش بود تا از گسترش نفوذ این دو جریان جلوگیری کند. ما در اینجا بیشتر به جریاناتی میپردازیم که اسلام گرایان باعث آنها بودند و حتی پیش از اینکه خمینی به قدرت رسد طبع جنایتکاری اسلام گرایان از خلال صفحات تاریخ عرض اندام میکند. آنچه توفیق ملّایان را در براندازی حکومت شاه تسریع نمود واقعه‌ای بود که به آتش سوزی سینما رکس معروف است و ما در اینجا به اجمال به این واقعه اسفناک اشاره میکنیم.

آتش سوزی سینما رکس

در شب ۲۸ مرداد که مصادف با شکست توطئه مصدّق و بازگشت شاه به وطن بود یکی از سینماهای آبادان بنام سینما رکس با انبوه جمعیتی که برای تماشای فیلم گوزنها مراجعه کرده بودند درگیر بود. فردی که بعداً در رابطه با این آتش سوزی دستگیر شد اعتراف کرد که در این اواخر به ایده‌های مذهبی روی آورده و اعضای دیگر این باند نیز با عنصری مذهبی بنام کیاوش در ارتباط بوده‌اند که او هم با روحانیون با نفوذ رفت و آمد داشته است. من به الهام الهی اینرا میدانم که عامل اصلی و دستور دهنده این جنایت کسی نبوده مگر آیت الله مصباح یزدی که فاجعه دیگری نیز در زیر عبای او رقم خورد که بعداً در این نوشتار میاید. در تابستان ۵۷ تعدادی آتش سوزی بصورت زنجیره‌ای در شهرهای مختلف صورت گرفت که بنظر میرسد برای تسریع بخشی به موفقیت انقلاب ملّایان از طریق ناامن نشان دادن کشور تحت حکومت شاه بوده باشد. همزمانی آتش سوزی سینما رکس با سالروز بازگشت شاه به وطن خود گویای این امر میباشد که طرح ریزی این توطئه در چنین روزی با نیت سیاسی و برای سهولت بخشیدن به مجرم شناختن ساواک بوده است. در سینما رکس بیش از ۴۰۰ نفر زنده زنده در آتش سوختند و فدای کامجویی افرادی شدند که میل داشتند خمینی زودتر به قدرت رسد و برای سرنگونی حکومت شاه حاضر به هر کاری بودند. اینان با سردستگی خمینی ماجرای سینما رکس را بر گردن ساواک انداختند و خمینی ناجوانمردانه آنرا شاهکار شاه فقید خواند. همانطور که انتظار میرفت پس از این فاجعه اوضاع کشور بسرعت بسوی وخامت پیش رفت و کمتر از یکماه بعد اعتراضات میدان ژاله به کشته شدن

تعدادی از معترضان انجامید. بالاخره در بهمن ماه ۱۳۵۷ حکومت شاه فقید جای خود را به دوران سیاه حکومت ملّیان برهبری خمینی داد.

دوران انقلاب

دورانی که خمینی تازه بر اریکه قدرت نشسته بود دوره خاصی از تاریخ ایران بود. ایرانی که حکومت شاه فقید را بخود دیده بود و در مسیر عظمت و علوی تاریخی و بی سابقه پیش میرفت اینک دچار حکومت فردی ناشناخته از میان معّمین گردید که برای مردم وطن دارای تازگی کامل بود. خمینی از روز اول بنای ناسازگاری گذاشت و بساط استبدادی خشونت بار و حتی وحشیانه را در کشور گسترد. اولین کاری که خمینی صورت داد این بود که برای ثبوت کینه دیرینه ای که نسبت به شاه فقید داشت از همراهان و هواخواهانش خواست که برای باز گرداندن شاه به مملکت تلاش کنند. برای این منظور اینان از هیچ کوششی فروگذار نکردند و در سطح بین المللی از همان ابتدا آبروی ایران و ایرانی را پایمال کرده علوی را که شاه با زحمت برای وطن کسب کرده بود به ورطه فراموشی افکندند. گروهی تحت عنوان هواداران امام و باصطلاح خط امام از میان اوباش و چماقداران سر بر کرده و تحت عنوان قلع و قمع ساواکی ها هر کسی را که با استقرار حکومت ملّیان مخالفت میکرد دستگیر و به اعدام میسپردند و یا بداخل دخمه های زندان میافکندند. اولین اعدامهایی که بر بام مدرسه علوی صورت گرفتند اثری تلخ بر دل و جان هر ایرانی وطن پرست باقی گذاشتند. خمینی با تشنگی ناپذیری تمام نسبت به ریختن خون مخالفین اقدام میکرد. ولی از آنجائیکه هنوز در خارج از ایران نیمه آبرویی موجود بود و بمنظور تللیس و حيله که خاص آخوندهاست فردی بنام مهدی بازرگان را به نخست وزیری منصوب نمود.

مهدی بازرگان

این فرد که تحصیلات فرانسه نیز داشت اولین کسی ست که خیانت به ملت ایران را در دستور کار قرار داد. او که سابقاً در کنار مصدّق قرار داشته با موضوع خیانت آشنایی کامل داشت اینک برای کار با خمینی و دستگاه او آستین بالا زده بود.

گروگان گیری

پس از اینکه دانشجویان خط امام بر بام سفارت آمریکا رفته برای خوش آیند امامشان دیپلماتهای آمریکایی را گروگان گرفتند مهدی بازرگان تهدید به استعفا نمود. بالاخره خمینی به این موضوع رضایت داد ولی جالب اینجاست که بازرگان پس از استعفا در حرکتی نمادین از شاه فقید

خواست که به مملکت باز گردد و اوضاع را بدست گیرد. بزرگان فردی ظاهر الصلاح بود و بعلت سابقه تحصیلی و تسلط بر زبان فرانسه توانست برای انقلاب وحشیانه ای که در جریان بود یکنوع چتر بین المللی ایجاد کند که استمرار انقلاب را باعث گردید. اینکه ما بخواهیم حساب مهدی بزرگان را از سایر خیانت گران به مردم ایران جدا کنیم بنظر من کار درستی نیست. هر یک از افرادی که در این چهل و اندی سال بر سر کار بوده اند سهم بسزایی در خیانت بملت ایران دارا بودند هرچند که میشود گفت آقای مهدی بزرگان در این حوزه سهم کمتری را از آن خود نموده است و چه بسی که مشمول بخشش و مغفرت حق تعالی قرار گیرد.

عباس امیر انتظام

اما کسی که در عوض بزرگان به چنگ خمینی گرفتار شد معاون وی عباس امیر انتظام بود. امیر انتظام که با دیکتاتوری و استبداد رایج مخالفت میکرد دچار زندانهای دراز مدت در حکومت خمینی و حکومتهای بعدی گردید. حبسهای انفرادی، بودن در غل و زنجیر، شکنجه روحی و جسمی از جمله زجرهایی بود که امیرانتظام بآنها دچار شد و کسی را یارای اینکه او را از این وضعیت نجات دهد نبود.

امیر انتظام فردی بود نیک نفس که از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی با قصد خدمت به ملت و مملکت پا در میان گذاشت و با بودن نخست وزیری ظاهر الصلاح چون بزرگان امیرانتظام احساس میکرد که میتواند با همکاری گروهی که در کنار بزرگان بودند به خدمت خود جامعه عمل پوشاند. امیرانتظام مدتی بعنوان سخنگوی دولت بزرگان خدمت نمود. سپس برای اینکه از جو پر تشنج مملکت مدتی بدور باشد درخواست رفتن به خارج از کشور را نمود و بزرگان او را بعنوان سفیر سوئد به خارج فرستاد. در موضوع گروگانگیری عده ای به امیرانتظام انگ جاسوسی آمریکا را زدند. او با این اتهام از سوئد بازخواسته و درگیر محاکمه شد. به دلایل واهی امیر انتظام را محکوم به اعدام نمودند و با وساطت شیخ علی تهرانی و مهدی بزرگان حکم اعدام به حبس ابد تقلیل یافت.

از یک جهت عباس امیر انتظام قربانی بی فکری و سادگی خود بود. ولی از جهت دیگر وی قربانی سیستم و نظامی ست که افراد را بعنوان خدمت به ملت و انقلاب جذب خود میکند. هنگامیکه فرد جذب شده به هر علتی در خط و در مسیر سردمداران انقلاب پیش نرود براحتی کنار گذاشته میشود. انقلاب ایران یا بهتر بگوییم یک برآشفتگی بی پایه و اساس و نوعی آنارشیزم بود که همانند انقلابهای وحشیانه دیگر که در دنیا رخ داد فرزندان خود را قربانی نموده به احدى ترحم نشان نداد. خمینی که بعد از استقرار قدرت موضوعی را تحت عنوان ولایت فقیه پیش کشید، وقتی با مخالفت امیر انتظام مواجه شد برآشفت و باور نداشت که کسی را یارای این باشد که از او در این باره مؤاخذه کند. ابتدا امیر انتظام با رفتن به سوئد تصور کرد که از چنگال خمینی مصون

است. ولی همینکه موضوع گروگانگیری پیش آمد خمینی فرصت را مناسب دید تا از امیر انتظام بخاطر جسارتش انتقام گیرد. دستور داد که ویرا به ایران بازگردانند و سپس به دانشجویان خط امام اینرا القا کرد که میباید برای امیر انتظام پرونده سازی و اتهام به جاسوسی ترتیب داده شود. این بود که امیرانتظام با ناباوری ابتدا به جاسوسی متهم و ظرف مدت اندکی به اعدام محکوم گردید. امیر انتظام از جمله زندانیان سیاسی ست که بیشترین مدت زندان انفرادی را توأم با شکنجه روحی و جسمی تجربه کرده اند.

صادق قطب زاده

دیگر از افرادی که به چنگ خمینی گرفتار شد فردی بود بنام صادق قطب زاده. او که از همراهان خمینی از همان ابتدا بود در شورای انقلاب و در کنار افرادی مانند مطهری، خامنه ای، رفسنجانی، بهشتی و دیگران فعالیت میکرد. پس از کناره گیری بازرگان و انحلال دولت موقت، قطب زاده به امور خارجه و سپس در رادیو تلویزیون مشغول شد. در یک برهه از زمان او را به طرح توطئه کودتا محکوم نموده و بسرعت اعدام کردند. صادق قطب زاده از جمله افرادی بود که با بورس تحصیلی حکومت شاه فقید به آمریکا رهسپار و از مزایای تحصیل در کشوری پیشرفته بلطف شاه و همکارانش بهره مند شده بود. اینکه میگویند نمک خوردن و نمک دان شکستن بدرستی مصداق صادق قطب زاده است. این بدین معنی نیست که بگوییم شکنجه و قتل که به او روا داشتند حق اوست. ابداً، ولی اینرا میتوان گفت که او با خیانت به شاه فقید و امکاناتی که در اختیارش قرار داده شد، و با قرار گرفتن در کنار فرد شرور و جنایت کاری چون خمینی حکم مرگ خود را امضا کرد.

کریم سنجابی

از جمله افرادی که در کابینه بازرگان دارای سمت بوده ولی بعدها مورد غضب خمینی قرار گرفت کریم سنجابی است. این فرد که در دوره بازرگان نیز وزیر گردید از همان اوان انقلاب در کنار خمینی بود ولی بخاطر مخالفت او با سیاستهای استبدادی نظام خمینی از کار بر کنار و بخاطر تهدید به مرگ ناگزیر به فرار از کشور گردید.

کریم سنجابی این جرثومه فساد و تباهی فردی ست که از قعر جهنم بیرون آمده و از همان ابتدا جزو یاران اصلی خمینی قرار گرفت. پس از آنیکه دید از دست خمینی رجّاله چیزی نصیب او نمیشود راه مخالفت و شکوه گری را پیش گرفت. اگر بگوییم که او این موقعیت را داشت که فرار کند و خود را به کشور آمریکا رسانیده از چنگال خمینی نجات پیدا کند بنظر من نا آگاهی از عقابی ست که خداوند مَنّان برای امثال کریم سنجابی تدارک دیده است. هرگز نباید فردی که در فساد و تباهی غوطه ور است خود را دارای اقبال تصور کند زیرا در عالم باقی به حساب او بطور کامل و دقیق رسیدگی خواهد شد.

قتل امیر عباس هویدا

از جمله وقایعی که در دوران ریاست جمهوری بازرگان رخ داد قتل نخست وزیر معروف و محبوب دولت شاه فقید امیر عباس هویدا بود. هویدا که مردی با شخصیت و فهمیده بود با وجودیکه در شرایطی قرار گرفته بود که نمیتوانست بدرخشد تا سر حد ممکن به کشور و ملتش خدمت کرد. علت اینکه میگویم قادر نبود بدرخشد اینست که شاه فقید فردی خود رأی و نسبتاً مستبد بود و به دولتمردان زیر دست امکان عرض اندام و حتی اظهار نظر نمیداد. هویدا در زمانی که شاه و ملکه با هواپیما از کشور خارج شدند تصمیم به ماندن گرفت. این تصمیم به این علت نبود که هویدا از اینکه گیر بیفتد و کارش به اعدام بکشد نمیترسید. بلکه افرادی به هویدا این اطمینان را دادند که اگر در ایران بماند مستقیماً از امام یا غیر مستقیم از طالقانی درخواست عفو او را خواهند نمود. در حالیکه اگر از کشور بگریزد هر جا که باشد او را یافته به قتل میرسانند. یکی از این افراد فردی خائن بنام ابراهیم یزدی بود.

هویدا وقتی فهمید که او را فریب داده اند دیگر کار از کار گذشته و در چنگال حکومت گرفتار شده بود. ابراهیم یزدی خود از جمله افرادی بود که هویدا را با لحنی تند و بی رحمانه بازخواست میکرد. هویدا در خلال محاکمه در حالیکه بنا بود به سوی جوخه اعدام برده شود در سالن تنفس فردی معمم بنام هادی غفاری او را با کلت از پا درآورد. بازرگان به این قتل واکنش چندانی نداشت جز اینکه به خمینی بگوید که میتواندست هویدا را در زندان نگهدارد و از او بارها بازجویی شود تا اطلاعاتی را که در سینه محبوس نموده از او بدست آورند.

استعفا

مهدی بازرگان بعّلت اینکه مایل بود دایره فعالیت و نظارت مجلس خبرگان و نیز حوزه اختیارات ولایت فقیه محدود گردد و بخصوص پس از موضوع گروگان گیری و حمایت خمینی از آن استعفای خود را تقدیم خمینی نمود که با آن بی درنگ موافقت شد.

فرزندان

یکی از فرزندان مهدی بازرگان فردی بنام عبدالعلی بازرگان است که مقیم آمریکاست. ایشان در کنار میرحسین موسوی فعالیت میکرده و مدت کمی هم در زندان جمهوری اسلامی بوده است. عبدالعلی بازرگان از جمله افرادی است که از اسلام تعبیر و تفسیر غلطی را داراست که آنرا در رسانه های جمعی و نیز در دروس خصوصی اشائه میدهد.

عبدالعلی بازرگان از نام پدر مرحومش استفاده نمود تا خود را بعنوان مقام و مرجع دین اسلام تثبیت کند. اگر این فرد اطلاع و آگاهی از اسلام میداشت وجود خود را با ارائه اطلاعات مجعول و

نادرست اینچنین به پرتگاه نمی انداخت. از کلیه هواداران و پیروان این عالم خود خوانده اسلامی میخواهم که به او پشت نمایند تا بلکه به خود آمده خود را در مسیر هدایت قرار دهد.

ابوالحسن بنی صدر

پس از اینکه شورای انقلاب منحل گردید ابوالحسن بنی صدر بعنوان اولین رئیس جمهور در حکومت خمینی انتخاب شد. او که از افراد کنار دست خمینی بود از همان ابتدا یعنی از اقامت خمینی در فرانسه با وی بود و بعنوان یکی از معتمدان خمینی فعالیت میکرد. پس از ریاست جمهوری، اندکی نگذشته بود که موضوع گروگان گیری وقوع یافت و بنی صدر به مخالفت با این مسئله برخاست. مخالفت بنی صدر با این امر و بعضی سیاستهای دیگر رژیم باعث شد که خمینی خیلی زود بنی صدر را بعنوان خائن به انقلاب از کار برکنار و دولت او را منحل اعلام کند. سیاستهای بنی صدر عمدتاً بی حاصل و فاقد کارایی بود.

انقلاب فرهنگی

بنی صدر بعنوان رئیس شورای انقلاب نقش اساسی در ایجاد اغتشاش در دانشگاه و بهم ریختگی محیط دانشگاه ها دارا بود. انقلاب فرهنگی را افرادی رقم زدند که از بی فرهنگترین اقشار جامعه سر برآورده بودند. اگر بگوییم بنی صدر از این سلک بی فرهنگ سر و گردنی بلندتر مینمود نسبت به او لطف کرده ایم. بنی صدر اگر صاحب فرهنگ بود به کسی با قد و قواره شاه فقید پشت نمیکرد و به زیر عبا ی فردی جنایتکار و بی مروت چون خمینی نمی خزید. بهتر است بجای انقلاب فرهنگی کلمه ای را بکار بریم که برای مردم ما کاملاً ملموس و آشناست، و آن فروپاشی فرهنگی ست.

جنگ ایران و عراق

در دوران ریاست جمهوری بنی صدر صدام حسین به ایران لشکرکشی کرد و در جنوب ایران بسرعت شهر خرمشهر را فتح نمود. بنی صدر که گاهاً نیز در لباس نظامی در جبهه ها ظاهر میشد بجز ژست و ظاهری فریب کارانه کاری از پیش نمیرد. در گزارشها موجود است که ایشان نسبت به تهدید جنگ توسط صدام بی اعتنا بوده و احتمال وقوع جنگ را رد میکرد. بهمین دلیل با وجود فرماندهی کل قوا از اینکه اقدامات لازم را برای آمادگی نیروها بخرج دهد غفلت نمود. بنی صدر که از جنگ و فرهنگ نظامی به همان اندازه که یک استر از بازی چوگان میداند اطلاع داشت با گرفتن ژست و پز نظامی نه تنها وجود خود بلکه هر فرد نظامی را که با پرنسپ نظام و نظامی گری آشناست به استهزاء کشاند. شگفت اینکه بنی صدر تا همین اواخر بدون اینکه کمترین آزار وجدانی نسبت به نقش مخرب خود داشته باشد از خاطرات دوران جنون و بی

خاصیتی خود میگفت. این خاصیت البته خاص بنی صدر نبود بلکه همه سران نظام آخوندی از همین بی اعتنایی نسبت به آسیبی که صورت داده اند برخوردارند حتی اگر ابعاد جنایی میداشته است.

برکناری و فرار بنی صدر

بنی صدر بعثت مخالفت های پی در پی با سیاست هایی که عمدتاً توسط حزب جمهوری اسلامی ارائه میشد بالاخره از کار ریاست جمهوری توسط خمینی برکنار شد. وی ناگزیر با فردی بنام مسعود رجوی که رهبر مجاهدین بود اعتلاف نمود. پس از وقوع بمب گذاری در ساختمان حزب جمهوری اسلامی و بعثت اینکه اقدام مشترک بنی صدر و رجوی برای براندازی حکومت ملّیان نتیجه نداده بود با ظاهر مبدّل از کشور به فرانسه گریخت.

بنی صدر که با لباس و آرایش زنانه از کشور خارج گردید در خانه ای مجلّل در فرانسه ساکن گردید و در حالیکه پشت به مبل میداد از کارهای مثبتی که برای مملکت غصب شده از شاه فقید صورت داده بود سخن سرایی میکرد. آیا حمایت او از رجوی این جرثومه فساد نباید بخودی خود باعث شده باشد که بنی صدر اندکی شرم داشته به زندگی عادی خود میپرداخت؟ اینکه چنین نکرد خود دلیل دیگری ست که ایشان از کند ذهنی دوران پیری رنج میبرد.

عامل بمب گذاری

انجام بمب گذاری در سالن اجتماعات حزب جمهوری اسلامی که منجر به قتل بیش از ۷۰ نفر از سران جمهوری ملّیان گردید به گروه مجاهدین خلق نسبت داده شده و بدست فردی بنام محمد رضا کلاهی انجام گرفت که بعد از حکم اعدام به فرانسه گریخته و بعدها در کشور هلند ترور شد.

اعلام برائت از مجاهدین

پس از اینکه مجاهدین در جنگ ایران و عراق در کنار صدام حسین قرار گرفتند بنی صدر از شورای مقاومت خارج شده از آنها برائت گزید.

روزنامه انقلاب در قربت و مرگ

بنی صدر تا همین اواخر نیز روزنامه ای تحت عنوان انقلاب اسلامی در هجرت را در فرانسه و تحت مراقبتهای امنیتی بیرون میداد. از تیراژ یا تعداد خواننده آن اطلاعی در دست نیست. بنی صدر را میشد بعنوان یکی از جعبه سیاههای رژیم تلقی نمود که اسرار زیادی از این حکومت ننگین را در دل و در ذهن داشت. متأسفانه دست تقدیر او را پیش از آنکه بتواند اسراری را که تا کنون به جراید راه پیدا نکرده ارائه دهد برگرفت. ما برای خانواده بنی صدر صبر میطلبیم امّا اینرا بدانند که نمیتوانند از حکومت آینده ایران برهبری من این انتظار را داشته باشند که برای بنی صدر مقبولیت تراشی نماید. ما در تلویزیون شاهد گوشه ای از مراسم تشییع جنازه بنی صدر

بودیم. بجا بود که فردی صاحب نام از اپوزیسیون دعوت میشد تا اذهان حاضران در مراسم با زوایای تاریک شخصیت بنی صدر بهتر آشنا میشد. حال که چنین نشد من به الهام الهی بر محوری از شخصیت بنی صدر نور میتابم تا برای آیندگان موجب عبرت و برای خانواده اش نیز مزید آگاهی باشد. بنی صدر از بیماری ذهنی رنج میبرد بطوریکه آخوند زده و اسلام زده بود و هرگز نتوانست خود را از این بیماری رهایی بخشد. اگر بنی صدر میفهمید که حکومت دو شاه فقید برای ایران چه کرد و اینکه او در معیت گروهی از خائنان به وطن شاه را بردند و فردی شیطان صفت و بی وطن را بر مردم تحمیل کردند شاید برایش بهتر میبود. اما چه میتوان کرد که آب رفته به جوی باز نمیگردد و نام بنی صدر به صفحات تاریخ و روح نامبارکش به آتش دوزخ پیوست.

محمد علی رجایی

پس از برکناری بنی صدر و فرار او به خارج از کشور محمد علی رجایی به ریاست جمهوری ایران رسید. رجایی مدتی در حدود یکماه مشغول به کار بود تا اینکه در یک بمب گذاری که در ساختمان حزب جمهوری اسلامی صورت گرفت کشته شد. از جمله کارهای تأثیر گذار رجایی رفتن او به جلسه شورای امنیت سازمان ملل بود. رجایی در طی سخنرانی خود کفش از پا در آورده آثار آنچه به گفته او شکنجه ساواک بوده به حضار نشان داد. این حرکت رجایی باعث شرمندگی من که در آن دوره در تهران دانشجوی پزشکی بودم گردید. بهرحال محمد علی رجایی یکی از افرادی بود که بعلت کشته شدن زود هنگام بار گناهانش سبکتر بوده و دشوار است که او را به خیانت پیگیر بر علیه مردم ایران متهم نمود.

رجائی از شغل ساده معلمی بیکباره به عالم سیاست راه پیدا کرده بود. این اوج گرفتن یک فرد ساده تنها در حکومتی که با سیستم آنارشیسم اداره میشود امکان پذیر است. آنارشیسم برای کسانی که شاید ندانند بمعنی بی شالودگی و از هم پاشیدگی ست. این کلمه مصداق حکومتی ست که خمینی در ایران تشکیل داد. هر کس که فرو دست تر و بی مایه تر و بیشتر دچار عقده خودکم بینی بود در حکومت خمینی امکان رشد بیشتر یافت. امکان رشد برای چنین افرادی بمعنی امکان انتقام جویی نیز هست. زیرا افراد بی اصالت اگر این امکان را پیدا کنند که از وضعیت نداری و فرو دستی نجات یابند اولین کاری که میکنند اینست که با بالا دستی ها در افتند و باصطلاح جلوی آنها شاخ و شانه کشند. رجائی هم که از قبیل رجّاله هایی بود که بخاطر عقاید مذهبی تند و خشونت آمیزشان در دوران شاه به زندان افتاده بودند. خمینی به او این امکان را داد تا در مدارج قدرت اوج گیرد تا جائیکه به ریاست جمهوری کشور بزرگ و شکوهمند ایران برسد. در واقع رجائی ها و با هنرها، خاتمی ها، بنی صدرها، احمدی نژادها، و هر آنکه در این حکومت سیاهکار بر سر قدرت آمده همگی از یک امر رنج میبرده اند و آن عقده حقارت و خود کم بینیست.

شاه بخوبی میدانست که با چگونه دشمنانی دست به گریبان است اما اقتضای زمانه این بود که دشمنان دست بالا را گرفتند و شاه را با تمام سابقه خدماتش از ملت بزرگ ایران گرفتند. ملتی که بدست آخوند ها و افرادی که با خاکساری کنار دست آنها میایستادند و اجرای منویات پلیدشان را رقم میزدند به خاک سیاه نشانیده شد.

محمد جواد باهنر

در کنار رجایی نخست وزیر منتخب او یعنی محمد جواد باهنر نیز که معمم بود در این بمب گذاری کشته شد. با هنر در تدوین یا عبارتی تخریب کتب درسی و آموزشی در ایران نقش مؤثر و تعیین کننده داشته است.

عامل بمب گذاری - عامل بمب گذاری فردی بنام مسعود کشمیری نفوذی سازمان مجاهدین خلق بود که پس از حادثه به خارج از ایران گریخت.

علی خامنه ای

پس از کشته شدن رجایی دور به خامنه ای رسید که فردی معمم بود زیرا همه رقیبان او که غیر معمم بودند رد صلاحیت شدند. خامنه ای مدت هشت سال یعنی دو دوره به ریاست جمهوری پرداخت. در دوران ریاست جمهوری خامنه ای ایران درگیر جنگ با عراق بود. میرحسین موسوی نخست وزیر وقت در دولت خامنه ای به کار مشغول بود و ریاست دولتی ناکارآمد را بدون اینکه بتوان خدمتی را بآن نسبت داد بعهدہ داشت.

در اولین دولتی که با ریاست جمهوری خامنه ای اداره میشد بحدی سیاهکاری، دزدی و جنایت رواج پیدا کرد که هر گونه خاطره ای که ایرانیان از دوران شیرین زندگی در حکومت شاه فقید داشتند به فنا رفت. رژیم شاه نسبت به موجود پلیدی چون خامنه ای نهایت لطف و بخشش را بخرج داد بطوریکه وی را هفت بار بخاطر ادای سخنان تند و بی شرمانه به زندان انداختند ولی معامله ای را که حق او بود با وی انجام نشد. بعبارت دیگر میباید او با توجه به شرارتی که مکرراً بخرج میداد به حبس طولانی محکوم میشد ولی هر بار با اخذ تعهدنامه او را آزاد میکردند. از جمله کارهای خامنه ای که واقعاً مضحک و بطرزی تأسف آور گویای شخصیت سخیف اوست اینکه در زندان دست نوشته ای را به زندانبان داد تا اعتراض خود را از اینکه به او حق استفاده از تلفن شخصی داده نشده بود نشان دهد. آیا زندانها و دخمه های متعددی را که خامنه ای امروز برای هزاران فرد بی گناه تشکیل داده به آنها امکان استفاده آزادانه از تلفن یا اینترنت را میدهند؟

کشتار ۶۷

در دوران ریاست جمهوری علی خامنه ای کشتار وسیع مخالفین صورت گرفت. این کشتار وحشیانه که به دستور مستقیم خمینی و تحت عنوان اعدام مخالفین بطور پنهانی به انجام رسید بیش از پیش چهره کریه حکومت ملّیان را به هموطنان و نیز به جهانیان شناساند. خامنه ای و میرحسین موسوی با پنهانکاری از بیرون آمدن خبر این اعدامها تا پس از انجام آن جلوگیری کردند. وقوع این اعدامها که طیفی از مخالفین حکومت را در بر میگرفت باعث شد تا حسینعلی منتظری از ادامه همکاری با حکومتی که خمینی را بعنوان رهبر داشت خودداری نموده از مقام جانشینی خمینی کناره گیری نماید. کشتار ۶۷ یکی از مظاهر و مصادیق جنایت علیه بشریت بود. میباید هریک از دست اندرکاران این جنایت فجیع شناسایی و در مقابل انظار جهانیان به محاکمه رسند. هیچیک از جانیانی که مردم بی دفاع را به قتلگاه خود فرستادند نباید تصوّر کنند که دیگر از خطر رسته اند و کسی برای اینکه آنها را جوابگو کند اقدام نمیکند. اینگونه جنایات هیچگاه مشمول انقضای زمان نمیگردند و امروز بعد از گذشت ۳۴ سال جنایتی را که در آن دوره صورت گرفته در اذهان عزیز از دست دادگان بهمان اندازه تازه است. ما بنا داریم که همه عاملین این جنایت را به سزای عملی که با خونسردی و در نهایت بی رحمی انجام دادند رسانده احقاق حق از دست رفته مقتولین را به این وسیله ادا کنیم.

مردمی که در سال ۶۷ زندگی میکردند دچار نوعی سردرگمی و ناباوری بودند. از طرفی در فضای انقلابی وحشیانه اندکی امکان تنفّس یافته بودند و احساس میکردند که میتوانند عقاید سیاسی خود را بطرزی آزادانه بروز دهند. از طرفی نیز نمیدانستند که چه دستهایی آنها را به اظهار عقیده ترغیب نموده بودند تا بعد در فرصتی آنها را همانند محصول رسیده و آماده درو نمایند. این ترغیب ها بدست افرادی صورت گرفت که از دیدگاه مردم ظاهر الصلاح و قابل اعتماد بودند. یکی از این افراد از انقلابیونی بود که مردم نام و وجود او را با صداقت همراه میدانستند. نام وی میر حسین موسوی بود. این فرد که روزی خائنه هزاران جوان را بسوی قتلگه خود فرستاد امروز در حصر خانگی ست و تصوّر اینرا دارد که دیگر پرده از سیاهکاری او برداشته نخواهد شد. ولی من برای اینکه وی احساس نکند که از خطر رسته است بر روی افشای این جنایت پافشاری خواهم نمود.

جنگ ایران و عراق

از جمله کارهای خامنه ای در این دوران پوشیدن لباس جنگی و رفتن به جبهه ها بود. این از ترفندهای آخوندهای جناح حاکم بود که برای تحمیق و راضی کردن جوانها به ادامه جنگ خود نیز گاهی با لباس جنگی به جبهه رفته و ریاکاری را در حق مردم وطن کامل میکردند. خامنه ای در دوران بودن در جبهه کاری که بتوان از آن بعنوان عملی متهورانه یاد کرد انجام نداد. یار غار او

قاسم سلیمانی نیز که از او بعنوان قهرمان جنگی یاد میشود فردی بود که نوجوانان را تشویق به قدم گذاردن بر میدانهای مین مینمود. آیا این عمل جانیانه سزاوار تقدیر است؟

نواب صفوی

نواب صفوی از زمره جانیانی ست که تروریسم را مسلک و مرام خود قرار میداده اند. صفوی در ترور چند تن از بزرگان دوران حکومت شاه از جمله رزم آرا و احمد کسروی دست داشته است. نواب صفوی اسم مستعار فردی است که نام اصلی او سید مجتبی میرلوحی ست. او بنیان گذار گروهی تروریست موسوم به فدائیان اسلام بود. فدائیان اسلام از یک تعداد مرد جنایتکار و کافر تشکیل شده بوده است که نام اسلام را با اعمال شنیع و خونریز خود لجن مال نمودند. نواب صفوی فردی بود که همانند خمینی و خامنه ای از قعر جهنم به این دنیا آمد تا مردم ایران را به این دوران سیاه مبتلا کنند و موجب شوند تا مردم قدر عافیت را دانسته از دوران طلایی که در تحت حکومت شاه فقید داشتند بخوبی یاد کنند. ما نام خیابانی را که این جانیان بالفطره با اسم نواب صفوی گذاردند به نام فردی تغییر میدهیم که نامش سزاوار بودن بر یکی از خیابانهای اصلی شهر زیبای تهران است. آن فرد عبارت است از عباس امیر انتظام.

فرازهایی از رهبری خمینی

خمینی یا روح الله خمینی که به هندی تخلص میکرده زاده خمین از روستاهای استان مرکزی ست. نسب او به افرادی میرسد که در هند در کار شیعه گری بوده اند. اینکه کسی از این تبار به شیعه و شیعه گری خدمتی نموده باشد مورد تردید است و بنظر من اینان هیچ خدمتی به علوم شیعه انجام نداده اند. خمینی از اوان نوجوانی به تحصیل علوم دینی پرداخت. برای بسیاری از تحصیل گران علوم فقهی در حوزه های علمیه انگیزه نه علم اندوزی بلکه فرار از فقر و نیز زندگی در محیطی آزادتر از محیط خانه بوده است. خمینی در همان اوایل یعنی پس از اتمام دروس حوزوی بنای ناسازگاری با رژیم شاه را گذاشت و از سیاستهای حکومت تا جائیکه میتواند خورده و ایراد میگرفت. از روابط با آمریکا و اسرائیل، تا کاپیتولاسیون، تا دادن حق رأی به زنان، و غیره. قابل توجه اینکه خمینی همواره با لحنی نه فقط انتقادی بلکه توأم با بی ادبی و توهین نسبت به شاه فقید پیغام میداد.

اینکه بخواهیم بگوییم خمینی بی ادب بود لطف نسبت به اوست. خمینی از بی شرم ترین، قهارترین، بی رحم ترین، و فریبکارترین رهبران تاریخ بشر بوده است. نام خمینی میباید در کنار نرونها و استالینها قرار گیرد و خانواده خمینی را نیز میباید از اینکه بخواهند نام نیکی را از وی رواج دهند باز داشت. مقبره خمینی که با طلا و فلزات دیگر مستحکم سازی شده است باید به

دستور من با بولدوزر تخریب گردد. توصیه میکنم از آن محیط که فضای بزرگی را اشغال نموده است یک پارک عمومی ساخته شود. همچنین پیشنهاد میکنم بعنوان نماد فردی جنایتکار که مقبره اش در آنجا قرار داشته است ساختمانی با الهام از آنچه در واشنگتن بعنوان موزه هولوکاست وجود دارد بنا شود تا جهانیان شناخت بهتری نسبت به ابعاد شخصیت این جنایتکار و انهدام گر نوع بشر پیدا کنند.

من از افرادی که پیرو و هواخواه خمینی هستند اینرا میپرسم. شما در وجود خمینی چه دیده اید که اینچنین مجذوب او شدید؟ آیا خمینی خط و ربطی داشت که بتوان از آن یاد نمود. یا اینکه چهره ای نورانی و دوست داشتنی و مملو از عشق و رحمت در او بود؟ آیا خمینی اصلاً میتوانست یک سخنرانی پر بار از خود ارائه دهد؟ خوب فکر کنید و ببینید در وجود خمینی چه بود که شما در شاه فقید ندیده بودید؟ میدانم که پاسخ این امر برای شما دشوار است. پس اجازه دهید من پاسخ آنرا بشما بدهم. شما در وجود خمینی همان عقده هایی را دیدید که در وجود شما متبلور بوده و میل به گشودن آنرا داشتید. خمینی میخواست از شاه و امثال شاه انتقام روزهایی را بگیرد که در حوزه علمیه از بالا دستان خود توسری میخورد، و جز نان خشک و کمی پنیر چیز دیگر برای خوردن نداشت. خمینی که پدر خود را نیز در کودکی از دست داده بود برای اینکه بتواند خود را به دیگران ثابت کند بناچار رو به خشونت آورد. این خشونت و پلیدی در وجود او نهادینه شده بود. شاه به خمینی چه کرده بود که تا این حد کینه وی را به دل گرفته بود؟ مگر نه اینکه شاه بر خلاف پدرش رضا شاه حتی به آخوندها تا اندازه ای بها داد که همواره تعدادی را برای نگهداشتن و حفظ تاج و تخت در کنار خود داشت. خمینی که شخصیتی نداشت تا بتواند در دربار رفت و آمد پیدا کند. در نتیجه تصمیم گرفت که طرحی بیاندیشد تا تیشه به ریشه شاه زند. این طرح بعدها موسوم شد به ولایت فقیه. یک طرح کاملاً جعلی که بر پایه دروغی بزرگ استوار شده بود. این مثل را حتماً شنیده اید که خواجه را چون در ده راه نمیدادند سراغ خانه کدخدا را میگرفت. خمینی را نیز چون کسی آدم حساب نمیکرد تصمیم گرفت از راه دیگر سری در سرها پیدا کند.

در اینجا ممکن است از خود بپرسید. آیا اجازه برای نبش قبر خمینی را صادر خواهم نمود؟ بدون شک میباید خمینی نبش قبر شده و آنچه از جسد متعفن وی باقیست به آتش سپرده شود. اینرا من به الهام الهی میگویم چرا که خدای عالم آنچه را که باید در ایران آینده انجام شود بواسطه الهام بمن القا میفرماید.

تظاهرات ۱۵ خرداد

خمینی روز عاشورای ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ را برای سخنرانی فرصتی مناسب یافت تا از سیاستهای شاه بشدت انتقاد کند. شاه که از حرکات و اعمال خمینی مستأصل شده بود برای دستگیری خمینی دستور داد. این موضوع تبدیل به دستاویزی برای هواداران خمینی گردید تا به خیابانها

ریزند و تولید اغتشاش کنند. حکومت بناچار از نیروی امنیتی کمک گرفت و تعدادی کشته و زخمی شدند. حکومت شاه تصمیم داشت خمینی را بخاطر ایجاد هرج و مرج در جامعه محاکمه کند و چون احتمال حکم اعدام برای وی مطرح بود یکی از یاران نزدیک خمینی یعنی حسینعلی منتظری برای رهایی خمینی از چنگال مرگ نامه ای را تهیه و آنرا به امضای تعدادی از علمای قم رسانید بدین مضمون که خمینی مرجع تقلید است. این ترفند باعث شد که خمینی را بجای محاکمه به خارج از کشور تبعید کنند.

تبعید

شاه صلاح را در آن دید که خمینی را به خارج از کشور تبعید کند. ابتدا برای نزدیک به یکسال در کشور ترکیه و سپس برای مدتی طولانی یعنی حدود ۱۴ سال به عراق. خمینی در طول دوران تبعید به شرارتهای خود ادامه داده و عرصه را بر شاه فقید تنگ میکرد. بالاخره وقتی که شاه فقید با صدام قرارداد صلح و دوستی بست خمینی که از این معادله ظاهراً غضبناک بود از طریق اهرمهایی که در داخل ایران داشت فشار را بر حکومت شاه افزایش داد. این اهرمها شامل افرادی از قبیل حسینعلی منتظری، محمد بهشتی، مرتضی مطهری، هاشمی رفسنجانی، و علی خامنه ای بودند. اینان بکمک هواخواهانی که خمینی در داخل ایران داشت بمرور اعتراضات حکومتی را گسترش دادند تا جائیکه شاه دیگر توان مبارزه با این گروهها را از دست داده حکومت را بنوعی واگذار نمود.

نطفه های انقلاب اسلامی

آنچه که در اذهان بعنوان انقلاب اسلامی معروف است ابداً ربطی به اسلام نداشته و ندارد. اینرا از این جهت میگویم که خمینی در دوران تبعید خود در عراق از فرصت استفاده کرده برای حکومت آینده ایران طرحی ریخت که به ولایت فقیه مشهور شد. ولایت فقیه یک طرح کاملاً جعلی بود که بر طبق آن و با سوء استفاده از متون مذهبی خمینی خود را محقّ به حکومت بر شیعیان عالم میدانست. از آنجائیکه شیعیان عالم برای خمینی ارزشی را قائل نبودند این فرد ریاکار و تشنه قدرت مردم ایران را برای اینکه سگوی بزرگی خود را بر گرده آنان سوار کند مناسب دید. در حقیقت حدیث معروفی که اشاره به نقش راویان حدیث دارد تنها برای دوره ای کاربرد داشته است که امام زمان از سنین کودکی و نوجوانی بیرون آمده به سنّ بزرگسالی برسد. وقتی که امام زمان به سنّ بزرگسالی رسید به محلی موسوم به جزیره خضراء منتقل گردید و دیگر نیازی به وجود جمع آورندگان احادیث نبوده است. این راویان احادیث امام زمان همان چهار نایب بوده اند که مطالبی را که امام بصورت پیام و گاهاً بصورت حدیث خاطرنشان میکرده است بمردم انتقال میدادند. با رسیدن امام زمان به سنّ بزرگسالی و انتقال وی به جزیره خضراء دیگر پیامها قطع شدند و ناییبی هم در کار نبود که بخواهد پیامی را از وی بمردم انتشار دهد. در اینجا میباید به این مطلب اشاره

کنم که حضرت امام زمان از سنی که بدنیا آمدند بواسطه معجزه الهی فعالیت رشد سلولی در وجود ایشان کندتر از انسانهای دیگر بود بطوریکه در سن ۲۵ سالگی جثه و خصوصیات جسمانی کودکی ۵ ساله را دارا بود و رسیدن وی به سنین بزرگسالی بجای ۱۸ سال که برای یک انسان عادی کافی ست حدوداً ۸۵ سال بوده است. بهمین علت بود که نایبان اربعه برای مدتی حدود ۷۰ سال پیامهای امام زمان را بمردم انتقال میدادند. پس از انتقال امام به جزیره خضراء ایشان در میان مردم جزیره به زندگی خود ادامه دادند و اکنون سنی در حدود ۱۲۴۳ سال را حائزند.

در حدیثی مجعول که فقیهان یعنی آخوندها آنرا به امام زمان نسبت میدهند آمده است که در غیاب امام یعنی در دوره غیبت کبری میباید به فقیهانی که نفس خود را از گناه صیانت میکنند بعنوان نایب عام رجوع کرد. این حدیث جعلی است و توسط خمینی برای احراز حکومت اسلامی دستاویز قرار گرفته است. برای فردی چون خمینی دشوار نبوده است که چنین حدیثی را بعنوان حدیث صحیح به کرسی نشاند زیرا مردم یعنی عوام شیعه چیزی از خلل و فرج متون دینی و اسلامی نمیدانند و فریب دادن آنان کاری ساده و شدنی ست. حدیث دیگری که مورد سوء استفاده خمینی قرار گرفته حدیثی صحیح است معروف به حدیث توقیع شریف که مضمون آن بشرح زیر میباشد:

در رخداد هایی که پیش میاید به راویان احادیث ما رجوع کنید. آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها.

خمینی برای اینکه خود را محق جلوه دهد از این حدیث اصیل برداشتی کرد که موجب میگردید تا خواننده تصور کند که راویان حدیث همان فقها هستند. اگر راوی حدیث از دیدگاه امام زمان فقها یعنی آخوندها بودند پس چرا در آن دوران آخوندی وجود نداشت. اگر مقصود امام زمان در ذکر راوی حدیث آخوندها بودند وی میتوانست از الفاظ دهان پرکن و فریب دهنده ای که آخوندها بر خود میگذارند مانند آیت الله یا حجت الاسلام استفاده کند. خمینی ملعون کوچکتر از این بود که بخواهد حدیث شریفی را تعبیر و تفسیر کند. بنابراین توصیه میکنم که آخوندهای دیگر هم حساب کار خود را نموده از اینکه حدیثی را به وجودهای غالباً گرگ در پوست میش خود نسبت دهند فاصله گیرند. من و خدای متعال که پشتیبان من است بجرأت میگوییم که خمینی یک دروغ زن و فریب گر قهار بود و کسی نبود که امام زمان بخواهد در حدیثی از او و امثال او یاد کرده اختیار شیعیان را در دستهای آلوده و ناپاک وی قرار دهد.

در برهه ای از زمان خمینی که برای اکتساب قدرت در ایران دندان تیز کرده بود فرصت را مناسب دید تا از خللهایی که در رژیم شاه مشاهده میکرد استفاده نموده خود را بعنوان مرد خدا و نماینده امام زمان بر خلق نه چندان تیزهوش غالب نماید. افرادی هم که دارای تیزهوشی کافی و درایت

بودند البته گول خمینی را نخوردند ولی بخاطر روشهای وحشیانه خمینی و یارانش صدای هرگونه اعتراضی در نطفه خفه میگردید و از گسترش آن بشدت جلوگیری میشده است.

رهبری انقلاب

خمینی در ابتدا یعنی پس از اخراج از عراق به فرانسه رفت و در شهری موسوم به نوفل لوشاتو به همراه فرزندش احمد اقامت گزید. افرادی که سالها با حکومت شاه در معارضه و منتظر فرصت مناسب برای کنار زدن شاه و احراز قدرت بودند خیلی زود دور و بر خمینی را گرفتند. از آن جمله عبدالعلی بازرگان، ابوالحسن بنی صدر، کریم سنجابی، صادق قطب زاده، یزدی، و بسیاری دیگر. اینان در نوفل لوشاتو طرحی به خمینی پیشنهاد کردند که بموجب آن خمینی میباید بکلی از سیاستهایی که در دوران پیشین در ذهن داشته فاصله گیرد و خود را بعنوان یک رهبر لیبرال وانمود کند. این ترفند برای این بود که رسانه های جمعی بتوانند خمینی را بعنوان رهبری موجه در اذهان عمومی جا اندازند. خمینی که دیگر به خواسته خود رسیده و خروج شاه را از مملکت بچشم دیده بود بسرعت با هواپیمایی که ناقل او بود و در معیت خائینی که در کنار داشت به کشور آمد و در میان خیل جمعیت نطق معروفی را که سراسر دروغ و تلبیس بود ایراد کرد. من که در این دوران دانشجوی پزشکی بودم با ناباوری نسبت به آنچه در کشورم اتفاق افتاده بود تأسف میخوردم و میدانستم که اوضاع دیگر بطرزی بهم میریزد که فضای ایران برای زندگی تنگ خواهد شد. با وجودیکه بناچار به تحصیل خود ادامه دادم ولی همواره از اینکه کشورم دچار چنین آشوب و نابسامانی گردید ناراحت و دلگیر بودم. ابدأ در مخیله ام نمیگنجید که شاید روزی خداوند منان بخواهد ایران عزیز را بدست من نجات داده و به بهشتی که شاه فقید در نظر داشت تبدیل نماید.

جنگ ایران و عراق

بدرستی معلوم نیست که صدام چرا به ایران حمله کرد اما قرائن موجود اینطور نشان میدهند که حمله به ایران از جهتی بخاطر تضاد شخصیتی بین خمینی و صدام یعنی دارای علت شخصی بوده است. این به این دلیل است که خمینی که فردی بد دهان و فاقد ادب و تربیت درست انسانی بود با صحبتها و مطالبی که در پیامها و نطقهای خود میآورد توانست غضب صدام را برانگیزد. او بطور علنی مردم عراق را به قیام بر علیه صدام تحریک نموده به صدام لفظ سفاک را اطلاق نمود. طبیعی بود که رهبری از سلک صدام با غرور ملی و خشونت ذاتی در پاسخ به این سخنان تحریک آمیز به ایران لشکرکشی نماید. از جهتی نیز صدام که همواره میل کشورگشایی داشت میخواست در صورت امکان خوزستان را به کشور خود ملحق نموده بزرگی و اقتدار حکومت تاریخی آشوربانیپال را زنده کند. در اینجا تاریخ بما درسی مهیب میآموزد و آن اینکه مردم یک کشور نمیباید خود را در اختیار رهبری مستبد و دیکتاتور قرار دهند تا فرزندان آنها را فوج فوج به قتلگاه

فرستد. اینکار را خمینی با فرزندان هموطن ما و صدّام با هموطنان خود انجام دادند و هر دوی این جنایتکاران سفاک امروز در میان آتش و دستخوش عذاب الهی اند.

کشتار و اعدامها

خمینی برای تثبیت حکومت خود از همان اوان رهبری کشتار و اعدام را دامن زد و هیچگونه صدای مخالفی را بر نمیتابید. برای احقاق هرچه مؤثرتر این هدف فردی جلّاد با سم صادق خلخالی را مأمور کرد تا ابتدا سران رژیم شاه را از تیغ بگذراند و سپس به کار مخالفین رسیدگی کند. این جنایتکار بالفطره و غلام حلقه بگوش خمینی نیز بی وقفه مشغول کار شد و تعداد بیشمارى از مردان و زنان و دختران و پسران را بجرم مخالفت با حکومت اسلامی خمینی به اعدام محکوم نمود. اوج این اعدامها در سال ۶۷ بود که تعداد زیادی از مجاهدین و سایر نیروهای چپ و معاند با دیکتاتوری خمینی به اعدام سپرده شدند. بسیاری از این عزیزان در سنین نوجوانی بوده و با ناباوری بدون امکان دسترسی به وکیل یا حتی به خانواده های خود مرگی تلخ و هراسناک را چشیدند. در زندان اوین خمینی تعدادی از جلّادترین افراد را برای عملی کردن منظور خود منصوب نمود که مشهورترین آنها فردی بود بنام اسدالله لاجوردی.

خمینی که ذاتاً به خون تشنه بود از اینهمه کشتار و اعدام گویی دچار حالت مالیخولیا و جنون گردیده از دیدن اینکه فرمان قتل افراد با سرعتی هر چه تمامتر به موقع اجرا در میامد لذت میبرد. فردی که در بالا نامبردیم یعنی لاجوردی نماد و نمونه یک جنایت کارحرفه ای بود که از قتل جوانها و از اینکه میدید جوانها بخاطر حفظ جان خود التماسش میکنند غرق در جنون و لذتی بیمارگونه میشد. ویرا من در شرایطی ملاقات کردم که هنوز دانشجوی پزشکی بودم و به همراه هیئتی از پزشکان دیگر که از آمریکا به کشور آمده بودند برای بازدید اوین رفتیم. چهره منحوس لاجوردی و عینک تیره ای که گویا عادتاً همیشه به چشم میزد در نظرم نقش بسته است. وقتی که جوانان پسر و دختر را میدیدم که همانند مرغانی بی بال و پر در دست گرگانی همچون او اسیرند دلم میخواست خون گریه کنم. ولی چاره ای نبود جز اینکه سکوت اختیار کرده و شاهد و ناظر وضعیتی باشم که بخاطر اشغال مملکت برای جوانهای غیور ایرانی پیش آمده بود.

فتوای قتل سلمان رشدی

گویی قتل این تعداد از هموطنان حرص خونخواری خمینی را فرو ننشانیده بود چرا که در اواخر سال ۶۷ فرمان قتل نویسنده ای موسوم به سلمان رشدی را صادر کرد. سلمان رشدی هندی تبار و شهروند انگلیس بود که کتابهایی عمدتاً خیالی را به نگارش در میآورد. آنچه خشم خمینی را برانگیخت کتابی بود تحت عنوان آیات شیطانی که در آن بصورتی خیال پردازانه قرآن کریم را حاوی آیاتی قلمداد کرده بود که منشأ شیطانی و نه الهی داشته اند. فتوای خمینی بر علیه نویسنده این کتاب و تعیین جایزه برای سر او نشاندهنده اهمیت خمینی نسبت به اسلام یا شخص

رسول الله نبود. بلکه خمینی برای تثبیت جایگاه خویش بعنوان نماینده خداوند بر روی زمین چنین فتوایی را صادر نمود. جهان نیز در میان ناباوری به این فتوا واکنش نشان داد و سلمان رشدی تحت چتر حفاظتی پلیس انگلیس قرار گرفت. خمینی که دیگر آبرویی برای ایران و ایرانی باقی نگذاشته بود این میخ را نیز بر تابوت بزرگی و جلال ایران دوران شاه کوید. ولی این پایان ماجرا نبود.

فرزندان

یکی از فرزندان خمینی بنام سید احمد که از ابتدا در کنار پدر بود از افرادی ست که میتوان از او تعبیر کرد به جنایت کاری که دیگری را به جنایت تشویق و ترغیب میکند. عبارت دیگر هر جا که خمینی ملعون از دادن حکم جنایت یا قتل عام طفره میرفت فرزند ناخلفش احمد او را تشویق نموده به وی قدرت عمل میداد. احمد خمینی با توطئه خامنه ای و رفسنجانی به درک واصل شد زیرا این دو که از اشرار اصلی کنار دست خمینی بوده اند وجود سید احمد را بعنوان رقیب بر نمی تابیدند.

مرگ خمینی

بالاخره خمینی پس از پایان مأموریت خونبار خویش در سال ۶۸ چشم از جهان فرو بست و جهان هستی را از لوٹ وجود خود پاک نمود. اینرا نه به جهت تنفر میگویم چرا که من بعنوان امامی راستین از جانب پروردگار هرگز روح خود را ملوٹ به نفرت نمی نمایم. ولی جنایتهایی که خمینی ملعون صورت داد واقعاً مسلتزم اینست که ما ایرانیان که وارث کشور تخریب شده و دلها و روحهای شکسته بتوسط خمینی و جانشینانش هستیم در مورد موضع گیری درست و محکم تردیدی بدل راه نداده آنجا که لازم است انزجار خود را از این سیه دلان ابراز نماییم.

من از افرادی نیستم که کینه کسی را بدل گیرم. ولی اینرا میتوانم بجرأت بگویم که آخوندهای مسلط بر ایران آنچنان ظلم و جوری را ب مردم بی دفاع ایران در طی این دهه های سیاه روا داشته اند که میباید نه در دنیای بعد که قطعاً در پیش روست بلکه در همین دنیا تقاص اعمال خود را پس دهند. آیا افراد داعش را که از مشاهدۀ سرهای بریده دچار رعشه های خنده میگردند میتوان صرفاً به یک محاکمه و اعدام بسنده نمود؟ به نظر من اینها را میباید بدست کسانی که از آنها ضربه خورده اند و دل و جانیشان منکوب این سیه دلان شده داد تا آنچه را میخواهند با اینان بکنند. من بنا ندارم که در ایران عزیز یا حتی در عراق و نواحی دیگری که پایگاه و آبشخور این بشرهای هیولا صفت بوده است خون و خونریزی راه افتد زیرا شخصاً فردی بسیار دلرحم و شرمگین هستم. ولی از اینکه مردم این نواحی انتقام خود را از این ددصفتان بگیرند ممانعتی ندارم و آنان را در این امر آزاد خواهم گذاشت. تردیدی نیست که با خواندن این سطور تعدادی از این نامردمان تصمیم به فرار خواهند گرفت ولی شک نکنند که مردم ما آنها را از هر منفذ یا جایگاهی که باشند بیرون کشیده و به سزای اعمالشان خواهند رسانید.

بخش دوم

اکبر هاشمی رفسنجانی

هنوز دوره دوم ریاست جمهوری خامنه ای تمام نشده بود که مرگ خمینی سر رسید. خامنه ای توسط شورای انقلاب و به وساطت رفسنجانی به مقام رهبری ارتقاء یافت. این در حالی است که خامنه ای حتی با ملاکهای مجعول و بیمارگونه حکومت اسلامی مقدمات لازم را برای رهبری نداشت و ناچار شدند پس از تغییر اساسنامه خامنه ای را یکشنبه در سلسله مراتب آخوندی ارتقاء دهند تا بتواند واجد شرایط شود. رفسنجانی که پیش از این ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را بعهدہ داشت توانست بعنوان چهارمین رئیس جمهور بر کرسی بنشیند. او دوره ای را که بر سر کار بود از خود بعنوان سردار سازندگی یاد کرده است که جای تعجب نیست زیرا در حکومت ملایان اصولاً ملاکی برای سنجش یا مقایسه وجود ندارد و هر کسی میتواند بر خود القاب دلخواه بنهد. از نظر حقوق بشر این دوره نیز همانند دوره های پیشین کارنامه ای سیاه بدست میدهد. رفسنجانی که از خانواده ای عمدتاً مذهبی ولی از نوع پوشالی آن برخاسته بود از اینکه توانسته بود یک شب به رده های بالای قدرت دست پیدا کند از شدت شوق در پوست خود نمیگنجید. او همواره لبخندی کریه بر لب داشت و از افرادی بود که ابداً تمایلی به امور عبادتی یا زیارتی نداشت. بهمین دلیل بود که از همان اوایل کسب قدرت کاخ نشینی را بنا گذاشته همراه با خانواده اش به کاخ مرمر نقل مکان نمود. احتمال می رود که در کاخ بساط مشروب و قمار، و حتی تریاک فراهم بوده است. دو بار در کاخ آتش سوزی رخ داده که در گزارشها موجود است. آتش سوزی این موضوع را به ذهن القا میکند که نکند موضوع تریاک باعث آن بوده باشد.

سپاه پاسداران

رفسنجانی در راه اندازی و ادغام هسته اولیه سپاه پاسداران دارای نقش بود. او که از همان ابتدا در کنار خمینی قرار گرفته و برای احراز قدرت سیاسی تشنگی مفرطی داشت سپاه را ظاهراً برای دفاع از اهداف انقلاب اسلامی لازم میدید. سپاه پاسداران بمرور بصورت یک دستگاه معظم اختاپوس مانند در آمد که اقتصاد مملکت را در مشت گرفته و با بهره گیری از ترور و اختناق ادامه فعالیت داد. باید گفت که برای شرح جنایات، دزدی و فساد که سپاه پاسداران در طی این چهل و اندی سال درگیر آن بوده است کتابی جداگانه لازم است و در بحث ما در این مختصر نمیگنجد.

سپاه پاسداران ارگانی ست مافیایی که برای پیشبرد اهداف پلید حکومت ملایان تدوین شده و از روزی که خمینی بدست تعدادی از نوکرانش آنرا بنا گذاشت تا امروز به اعمال شنیع و شیطانی

خود ادامه داده و میدهد. سپاه پاسداران را بهتر بود چریکهای داعشی نامگذاری میکردند زیرا اینها در عقیده و مرام تفاوت چندانی با داعش ندارند. اگر لازم باشد بهمان اندازه در روشهایی که خرج میدهند سبوعیت و بی رحمی در وجود این اشراک بالفطره تظاهر دارد. در رابطه با سپاه پاسداران و شرارت‌های بیشمار که بدست آنها صورت میگیرد در جای دیگر بتفصیل سخن گفته ایم. بنابراین اجازه دهید بحث حاضر را پیگیری کنیم.

قتلهای زنجیره ای

در دورهٔ رفسنجانی قتل‌های مرموزی در خارج از کشور صورت میگرفته است که به قتل‌های زنجیره ای موسوم شدند. یکی از این قتلها که معروف به ترور میکونوس است برای سالها در دادگاهی در آلمان مورد دادرسی بود. در آخر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای توأماً مسئول و دستور دهندهٔ این جنایت شناخته شدند. از دیگر دست اندرکاران این قتلها نام علی فلاحیان و اکبر ولایتی نیز عنوان شده است.

قتلها به این علت زنجیره ای نامیده شده اند که بصورت پشت سر هم رخ میداده اند. این بوضوح نشاندهندهٔ این است که افرادی که متصدی انجام این قتلها بوده اند لیستی در دست داشته اند که اسامی مقتولان در آن ذکر شده بوده است. افرادی که حامل این لیست بوده اند از یک منبع باصطلاح روحانی فتوای قتل را دریافت داشته اند. سعید امامی در اعترافاتش به این موضوع تصریح نموده که دستور این قتلها را از آخوند محسن رفیق دوست دریافت داشته است.

نقش او در پایان جنگ

رفسنجانی همانطور که در ادامهٔ جنگ نقش داشت برای پایان دادن به کار صدام نیز طی یک عملیات بزرگ امید داشت. بالاخره در زمانیکه این امید از دست رفت خمینی را به نوشیدن جام زهر و پایان جنگ تشویق نمود. جنگی که خمینی براه انداخت موجب گردید تا خونهای بسیاری تباه و زندگی‌های بسیاری متلاشی گردند و خرابی مدهشی بر جا ماند. مسئول و متصدی این جنایت فاحش کسی جز خمینی در درجهٔ اول و در درجهٔ بعدی هم خامنه ای و رفسنجانی نبودند. خمینی که در خلال جنگ صدها هزار نفر جوان و کودک و سالمند را به قتلگاه خود فرستاده بود در این اواخر علاقه داشت که آخرین فشار را نیز بیاورد تا بلکه صدام را وادار به تسلیم نمایند. برای همین نیز میخواست گردانهای جدید فراهم آیند تا به صدام یورش شدید آورده و جنگ را بنفع خود تمام کنند. رفسنجانی بخاطر چراغ قرمزی که از روسیه دریافت کرده بود به خمینی گفت که میباید جنگ را در همانجا متوقف کنند. خمینی با بی تمایلی تن به این کار داد. علت اینکه روسیه چنین خواسته ای را عنوان کرد این بود که خمینی آنچه را که روسیه میل داشت به انجام رسانیده بود و روسیه نیز از نتیجه ای که بدست آورده بود راضی بود. این نتیجه چیزی نبود مگر نابودی کامل سیستم جنگی ایران بطوری که روسیه بتواند براحتی بر ایران پنجه اندازد.

سردار سازندگی

رفسنجانی با ژست و پز خاصی و با لبخندی حاکی از خوشحالی که میتوان آنرا نتیجهٔ تکیه زدن بر اریکهٔ قدرت دانست همواره در مقابل انظار ظاهر میشد. وی که خود را سردار سازندگی قلمداد میکرده برای ترمیم و مرمت خرابی های ناشی از جنگ کاری جدی در دوران صدارتش صورت نداد. سیاست تعدیل اقتصادی که دولت رفسنجانی در پیش گرفته بود برعکس منجر به تورم شدید و کاهش قدرت خرید مردم گردید.

سردار از جمله کلماتی است که توسط جمهوری ملّایان به وقاحت و شناخت کامل رسیده است. ما در تاریخ ایران سردارانی داشته ایم همچون رستم فرخزاد که نمادی شکوهمند از یلان و سرداران این سرزمین است. اینکه فردی با قد و قامت رفسنجانی نیز خود را سردار بنامد برگ سیاهی ست در تاریخ ایران زمین. بی شک سردارانی از سلک رستم و سهراب برای اینکه با رفسنجانی هم عنوان و هم طراز نباشند از فردوسی بزرگ درخواست خواهند کرد که عنوان سردار را از شاهنامه حذف نماید.

کاخ نشینی

چند سال پس از مرگ رفسنجانی موضوع اقامت او در کاخ مرمر علنی گردید. البته این امر باعث شگفتی نیست زیرا رهبران جمهوری ملّایان سالهاست که دیگر بدون تعارف سرگرم کاخ نشینی هستند و موضوع زندگی در فقر و مدل قرار دادن علی علیه السلام دیگر قادر به فریب هیچ ذهنی نیست.

کاخ محیطی است که در تاریخ برای رهبرانی خاص ساخته و پرداخته میشده است. بزرگترین رهبری که در تاریخ ایران از کاخ استفاده کرد کوروش کبیر بود. پس از او نیز تعداد بیشماری از شاهان ایران زمین در کاخهای مجلل زندگی میکرده اند. اینکه پادشاهی در کاخ بنشیند بخودی خود نشاندهندهٔ خوبی یا بدی و لیاقت یا بی لیاقتی وی نیست. همانطور که رهبری عالیقدر چون کوروش کبیر در کاخ مینشست رهبر و پادشاهی بی لیاقت و ظالم نیز چون آغا محمد خان قاجار در کاخ مینشست.

از فردی مانند رفسنجانی بجا بود این پرسش بعمل میامد. که شما با چه رویی خود را روحانی اسلام پناه میخوانید ولی بطور پنهانی با خانوادهٔ خود بدرون کاخ میروید و در آنجا بساط عیش و نوش پهن میکنید؟ آیا همنشینی خمینی باعث شد که رفسنجانی نیز همانند آقا و سرورش خمینی از شیطان درس گیرد؟ ابداً بعید نیست که چنین بوده باشد.

فرزندان

هاشمی رفسنجانی دارای ۵ فرزند بود که بیش از همه نام دو تن از آنها خبر ساز گردیده است. مهدی هاشمی که بخاطر اختلاس دستگیر و زندانی شد و فائزه هاشمی نیز با دفاعهای ناروا از پدر و پرده پوشی جنایات او وقاهتی بی سابقه از خود نشان داده است. فائزه هاشمی که خود را کنشگر سیاسی و مدافع بانوان میدانم دختر خلف پدری ست که خود را سالار و سردار سازندگی میدانست. این خانواده در دادن القاب خودساخته بخویشتن تبهر دارند. میباید به این زن بی شرم گفت که ایران این مرز پرگهر را چه شده است که امثال تو میباید از حقوق زنان دفاع کنید؟ بدون شک تو و همراهان و همفکرانت منتظر ماندید تا پدرت ایران را به قهقرای مادی و معنوی کشاند تا شما هم بتوانید از این نمد کلاهی برای خود بسازید.

مرگ در استخر

هاشمی رفسنجانی بر طبق گزارشهای دولتی در جریان شنا در استخر کاخ سعدآباد دچار ایست قلبی گردیده جان میبازد. آنچه را که من از طریق الهام میدانم اینست که رفسنجانی با توطئه ای که برای حذفش رقم خورد به قتل رسیده است. البته این جنایت هیچگاه مورد تحقیق قرار نگرفت و در سیستم جمهوری ملایان مطابق هزاران جنایت دیگر به بوته فراموشی سپرده شد. آیا میتوان تصوّر کرد که فردی که خود را روحانی قلمداد میکند در کاخ مصادره شده شاه فقید اقامت گزیده در استخر شنا به تفریح بپردازد. پایان کار رفسنجانی میباید در چنین وضع فصاحت آمیزی میبود تا رذالت و حرص و طمع این طایفه در تاریخ ثبت گردد. باید گفت کارنامه ریاست جمهوری رفسنجانی بحدی فجیع بود که وجود او و آلودگی ذاتیش با شنا در استخر امکان پاک شدن را نداشت. آنچه میتوانست آلودگی اش را برطرف کند استغاثه به درگاه الهی و توبه از گناهانش بود. رفسنجانی چنین نکرد و میباید برای دوره ای به عذاب آتش دوزخ دچار گردد تا تقاصی را که بمردم بدهکار بود در بارگاه الهی از او پس گرفته شود.

بخش سوم

محمد خاتمی

این فرد معمم بعنوان پنجمین رئیس جمهور کشور بر کرسی نشست. او هدایت دایره اسلامی هامبورگ را به توصیه بهشتی بعهدہ داشت.

حادثه کوی دانشگاه

این حادثه که در جریان آن تعدادی از دانشجویان مقیم در خوابگاه کوی دانشگاه برای اعتراض به توقیف روزنامه سلام تجمع نمودند بشدت توسط نیروهای امنیتی سرکوب شد و باعث مضروب و زخمی گردیدن تعدادی از دانشجویان گردید. تعدادی نیز بازداشت و زندانی شدند. در پی آمد این حادثه نیز هیئت حاکمه از آن بعنوان دستاویزی برای ادامه سرکوب دانشجویان استفاده کردند. خاتمی در نطقی نمادین عاملان این حادثه را تقبیح نموده سرسپردگی خود را به نظام منحوس جمهوری ملایان و رهبرش بثبوت رسانید.

قتلهای زنجیره ای

در دوران خاتمی نتیجه تحقیقات آنچه موسوم به قتلهای زنجیره ای بود بیرون آمد و بعضی عناصر وزارت اطلاعات را در این امر مقصر و مسئول شناختند. یکی از این عناصر فردی بود موسوم به سعید امامی که بسرعت دستگیر و چندی بعد در زندان به خودکشی داده شد.

لبخند ریا

خاتمی از قیافه و ظاهری متین و جذاب برخوردار بود و از این جذابیت که معمولاً با لبخندی هم توأم میشد نهایت استفاده را میبرد. خاتمی برای اینکه بتواند حکومت ملایان را در اذهان جهانیان بعنوان حکومتی که بدنبال تعامل با دنیای پیشرفته است جا اندازد سفرهای متعددی به خارج از ایران داشت و در خلال این سفرها خود را بعنوان نماینده نه تنها ایران بلکه تمدن اسلامی قلمداد میکرد. وی با ترفندهای زیرکانه توانست دولتهای خارجی را مجاب سازد تا ایران را بعنوان کشوری که در پی بهبود ارتباط با همه کشورهای است عرضه دارد.

گفتگوی تمدنها

خاتمی طرحی را تحت عنوان گفتگوی تمدنها که در زمان شاه فقید پایه ریزی شده بود بعنوان یکی از اهرمهای جلب حمایت جهانی برای حکومت سخیف و استبدادی ملایان بکار گرفت. کشورهای متعددی به این ندا و خواسته خاتمی پاسخ مثبت دادند. از جمله اینکه خاتمی میخواست بوسیله

اشاء این گفتگو دولتهای خارجی را از اینکه به جمهوری ملایان بعنوان دشمن نظر کنند منصرف سازد. خاتمی تا حدی در این تلاش موفق بود و برای نظام ملایان زمان بیشتری برای جنایت و پایمال نمودن حقوق انسانی خرید. بی شک گناه امثال خاتمی که با تزویر و ریا برای حکومت جنایتکارانه خمینی و خامنه ای مشروعیت کسب نمودند کمتر از خود این نامردمان نیست.

شخصیت خاتمی

خاتمی نیز همانند ریاست جمهوریهای پیشین نقش بسزایی در افزودن بر طول عمر این نظام جنایت پیشه داشته است. این آخوند ریاکار که در آستین گشاد عبای خود مارها میپروراند تصور مینمود که میتواند مردم را با این ترفندها برای مدتی طولانی در کنار نظام منفور جمهوری ملایان نگهدارد. ولی بمرور که متوجه شد تیرش به سنگ خورده است از صحنه سیاست کناره گرفت و بنوعی سکوت اختیار نمود. اخیراً سکوت خود را شکست و مطالبی در دفاع از نظام سراسر جنایت و سیهکار آخوندی به زبان آورد. این حرکت خاتمی بیش از پیش پرده از نقاب متعفن این آخوند بی لیاقت و مزور برداشت.

بخش چهارم

محمود احمدی نژاد

پیش از احراز مقام ریاست جمهوری احمدی نژاد شهردار تهران بود. نمیتوان گفت که او در دوره ای که شهردار بوده خدمت شایان ذکری صورت داده باشد. ولی کار او همانند هر صاحب منصب دیگر جمهوری ملّیان توأم با خیانت و ساختار شکنی بوده است.

جنبش سبز

این جنبش اعتراضاتی را در بر میگیرد که بخاطر ادّعی تقبّل در انتخابات منجر به ریاست جمهوری احمدی نژاد گردید. رقیب احمدی نژاد در این انتخابات فردی بود بنام سید حسین موسوی که خود در سیاهکاری کمتر از احمدی نژاد نبوده و نیست. این جنبش را در پشت صحنه طرح ریزی کردند تا به مردم و جهانیان نشان دهند که در ایران باصطلاح امری باسم آزادی انتخاب وجود دارد. هرچند که ترفند اینان برای مدّتی کارساز شد و مردم نیز باور کردند که واقعاً حقّ موسوی پایمال شده است، ولی این ترفند نیز نتوانست چهره جمهوری ملّیان را در نزد جهانیان بهبود بخشد.

سرکوب اعتراضات

این اعتراضات خیابانی به طرزی وحشیانه سرکوب شدند. از جمله افرادی که قتلشان بصورت نماد سرکوب آزادی در ایران در آمد زنی بود باسم ندا آقاسلطان که توسط عناصر سرکوب حکومتی با سلاح کمری مورد اصابت گلوله قرار گرفت. این داستان که جنبه جهانی پیدا نمود بعد از چندی بعنوان دروغ رسانه ای در ایران قلمداد شد و برای اثبات این مدّعا نیز فیلمی را وزارت اطلاعات نظام آخوندی بیرون داد که بیش از پیش نقاب از چهره پلید سیهکاران حکومتی بر میداشت.

ندا آقاسلطان که در ایران و جهان نامش بلند شد تا جائیکه مجسمه ای نیز از وی توسط یکی از مجسمه سازان معروف ساخته شد قربانی نظامی جنایت بار خمینی گردید. این زن که میتوان گفت جزو فریب خوردگان نهضت سبز بود تصوّر میکرد که با انتخاب موسوی ایران بسوی پیشرفت و تعالی پیش میرود. تیری که در قلب ندا خالی کردند بمنزله این بود که به او و دیگر فریب خوردگان نهضت سبز بگویند که نهضتی که با نام میر حسین موسوی نماد سبز پیدا نموده نهضت ائمه اطهار که نماد سبز داشته اند نیست. نهضت موسوی با رنگ سبز پرچمی سبز شد که آخوندها از شاه فقید دزدیده سبز آنرا با خون جوانان سرخ رنگ و خون رنگ کردند. پرچم آخوندها میباید سیاه

و همانند داعش و بقیه تکفیری ها برنگ عزا میبود و پرچمی را که از رژیم شاه دزدیدند بدرستی گویای ذات جنایتکار آنها نیست. حذف شیر و خورشید از پرچم ملی ایران و قرار دادن نقشی که از سیک های هندی سرقت و اقتباس شده ذات فریبکار و غارتگر ملایان حاکم بر ایران را بخوبی نشان میدهد.

نفی هولوکاست

احمدی نژاد معروف بود به اینکه وقوع هولوکاست را مورد تردید قرار داده و اگر در رسانه های خبری مورد سؤال قرار میگرفت همواره با لبخند کریه خود اشاره به این میکرد که موضوع هولوکاست میتواند نتیجه دروغ پردازی یهود برای مظلوم نمایی بوده باشد. این حرکت و اظهارات وقیحانه برای رئیس جمهور ملّتی که کوروش کبیر را در تاریخ گذشته دارد بسیار تعجب آور و برای یهودیانی که خود یا اجدادشان در معرض جنایت هولوکاست بوده اند انزجار آور و مشمّز کننده مینمود. کوروش کبیر پادشاهی که نجات بخش ملّت یهود لقب گرفته و آنانرا از اسارت دهشت بار دراز مدّتی که در اقلیم آشور تجربه میکردند آزاد و به سرزمین خود باز گرداند. اگر کوروش کبیر فردی مانند احمدی نژاد را میدید که در برابر ملّت بزرگ و زجر کشیده یهود چنین جسارتی بخود راه میدهد بی شک بر میاشفت و حقّ این دلّک حقیر را در کف دستش میگذاشت.

تهدید اسرائیل

احمدی نژاد نیز همانند رهبران خود یعنی خمینی و خامنه ای دست به تهدید اسرائیل میزد. محو اسرائیل از نقشه از جمله سخنان نمادین این فرد سخیف است. گویی جنگ افروزی از هنرهای ست که آخوندها در حوزه های بی در و پیکر خود به هواخواهان آموزش میدهند. خمینی با سخنان جنگ افروزانۀ خود به جنگ نابرابر هشت ساله با صدّام حسین دامن زد و این خائن بالفطره نیز به رهبری خامنه ای تا آستانۀ ایجاد جنگ با اسرائیل پیش رفتند. آیا میتوان گفت که اسرائیل در مقابل فتنه فلسطین درست عمل کرده است؟ پاسخ این سؤال قطعاً منفی ست زیرا اسرائیل نیز با همه تاریخ شکوهمندی که دارد در قبال موضوع فلسطین با بی احتیاطی عمل کرده و خون ملّت فلسطین را با اعمال و رفتار خود بجوش آورده است. رهبران اسرائیل میباید از تاریخ یهود و رنجی که اجداد آنها در چنگال هیتلر و در گذشته های دور نیز در دست فرعون و رهبران آشور متحمّل شده اند درس گرفته و با ملّت فلسطین روشی جز این اتّخاذ میکردند. مرا خدای متعال برای رفع و دفع این معضل بطور دائمی و همیشگی مأموریت داده است. بزودی جنگ و کینه و اصطکاک بین این دو ملّت امری خواهد بود که تنها در لابلای برگهای تاریخ میباید بدنبال آن گشت و در عالم واقع اثری از آن یافت نخواهد شد.

مجرم گردانی

در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد سیاستی تحت عنوان مجرم گردانی شکل گرفت بطوریکه افراد باصطلاح مجرم یا اراذل توسط وانت و در حالیکه با وضعیتی دلخراش مورد هجوم افراد سیاهپوش و نقابدار قرار میگرفتند در شهر گردانیده میشدند. اینگونه برخوردهای داعشی با افراد شهروند در جمهوری ملایان نهادینه گردیده و وقتی آنرا در کنار اعدامهای خیابانی و اعمال حیوانی دیگری که در این حکومت صورت میگیرد قرار دهیم تصویری تمام عیار از حکومتی اشغال گر که با اهالی و شهروندان بمنزله بردگان و مملوکان رفتار میکند بدست میدهد.

سفرهای متعدد به آمریکا

احمدی نژاد از جمله رئیس جمهورانی ست که به هر بهانه ای به آمریکا سفر نموده و هوای این کشور آزاد را با حضور و وجود خود مسموم ساخته است. طبق آنچه در کشور آمریکا مرسوم بوده و هست عناصر خبری در اطراف شخصیتی که اینگونه برای جلب نظر عقاید و نظرهای چالش آمیز بروز میدهد جمع میگردند. احمدی نژاد نیز با لباس و چهره ای که نشانه حقارت اوست در همه جا ظاهر گردیده آبرویی را که در حکومت شاه برای ایران و ایرانی خریداری شده بود به یغما میداده است.

این مرد سخیف و کریه المنظر که خویشتن را دانشمند و صاحب بینشی فوق بشری میداند از اینکه در حکومت آخوندی نتوانسته آنطور که باید بدرخشد همواره ناراحت و ناراضی ست. او امیدوار بود که یکی از کشورهای پیشرفته مانند آمریکا به او بخاطر بزرگی که او در خود میدید دکترا افتخاری تقدیم کنند. وقتی که او را به دانشگاه کلمبیا دعوت کردند او بادی در غبغب انداخته احساس میکرد که لحظه موعود فرا رسیده است. همینکه سخنان رئیس دانشگاه کلمبیا را برای احمدی نژاد ترجمه کردند بدین مضمون که او و حکومتی را که ویرا فرستاده بشدت تقبیح مینمود گویی کوه آرزوهایش فرو ریخت. این کمترین استحقاق فردی ست که سخیفانه خود را بزرگتر از آنچه هست تصور میکند.

دزدی و اختلاس

در دولت احمدی نژاد دزدی و اختلاس امری نهادینه بوده است. در این دولت میزان سرمایه های بتاراج رفته از هر دولتی بیشتر بوده است. بعضی از موارد این دزدی ها و اختلاس ها پس از پایان دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد فاش شد ولی هرگز برخورد حقوقی درستی با هیچیک از این موارد صورت نگرفت. موارد دیگر نیز همچنان در پرده ابهام قرار دارد. ما بنا داریم که از زمان احراز قدرت در ایران همه این موارد را افشا نموده برای برخورد حقوقی با متخلفین تدابیر لازم را به اجرا گذاریم.

شخصیت

احمدی نژاد از شخصیتی سخیف برخوردار بود. چهرهٔ خندان وی گاهاً باعث اشمئزاز میگردید بخصوص وقتی که در ارتباط با موضوعی جدی از وی سؤال میشد. از جمله موضوع هولوکاست چنان خنده ای بر لبش میآورد که گویی زجری که مردم اسرائیل در تاریخ گذشته متحمل شده اند و صف کشیدن آنها در برابر کوره های آدم سوزی برای این موجود حقیر موجب مضحکه است. چرا میباید ایرانی که امثال امیر کبیر را بخود دیده است وجود چنین انسان سیهکار و بی شخصیتی را برتابد. ایران و ایرانی در تاریخ بشریت بزرگانی را به جامعهٔ بشری تحویل داده اند که مایهٔ فخر بوده و تمثال آنان در موزه های بزرگ دنیا جلوه گری میکند. حکومت ایران که دیگر به کف امکانات انسانی خود رسیده است شمشیر را از رو بسته است زیرا امثال احمدی نژاد را که با لبخند خود دنیا را به سخره میگیرند کاربرد لازم را ندارند. چه کسی از دیدن صحنهٔ چندی اور دستبوسی احمدی نژاد از خامنه ای رو بر نگردانیده عرق شرم بر جبینش ننشسته است؟ شاید تنها کسانی که با این حکومت جنایت پیشه همراه و همدستان اند. آیا کسی که رئیس جمهور مملکتی است میباید خود را به این درجه از حقارت برساند که دست فردی را که عنوان آیت الله بر خود نهاده ولی آفت دنیا و هستی ست ببوسد؟ این عمل احمدی نژاد یکی از کارهایی ست که کارنامهٔ او را بر پیشگاه خداوند تعالی سیاه نموده است. ولی آنچه او را به کام آتش میاندازد بسیار بیش از این است.

بخش پنجم

حسن روحانی

این فرد معمم نیز پیش از این دبیر شورای امنیت رژیم ملّیان بوده است. از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴ ایشان دبیر شورای عالی امنیت بوده است. به عبارت دیگر مدتی نزدیک به بیست سال فعالیت در سیستم مخوف امنیتی رژیم از حسن روحانی شخصیتی کاملاً امنیتی و بیرحم ساخته که در عملکرد وی بعنوان رئیس جمهور تأثیر مستقیم داشته است.

آتش سوزی پلاسکو

هر کس تصوّر اینرا دارد که آتش سوزی ساختمان معظم پلاسکو اتفاقی و بر اثر فرسودگی یا بی مبالاتی بوده است در اشتباه است. ما به الهام الهی میگوییم که این واقعه توسط دستهایی رقم خورد که قصدشان ایجاد یک فاجعه از نوع سینما رکس بود. شاید بعضی هرگز تصوّر این بذهنشان نیاید که حکومت گران جمهوری غیر اسلامی بارها برای پوشاندن یک حادثه حادثه دیگری را رقم زده اند. در اینجا نیز نزدیک بودن وقوع حادثه پلاسکو به مرگ رفسنجانی میباید به ذهنهای آگاه و هشیار اینرا القا کند که آتش سوزی میتوانسته برای کمرنگ کردن مرگ یا بهتر بگوییم قتل رفسنجانی بوده باشد. افرادی که برای رقم زدن به این حادثه از آیت الله مصباح یزدی فتوا داشتند نتوانستند کار خود را خوب انجام دهند و در کار گذاردن مواد منفجره بصورتی که بسرعت باعث فروریزی ساختمان و مرگ تعداد بیشماری از حاضران در آن گردد بی تدبیری نشان دادند. ساختمان بیش از سه ساعت پس از بروز آتش سوزی و پس از تعدادی انفجار پی در پی فرو ریخت و این بخاطر سوء مدیریت در امر انفجار بود. افرادی که در قتل رفسنجانی دست اندرکار بودند میلشان بر این بود که پیش از اینکه اذهان عمومی متوجه نقش آنان در این موضوع گردند برای انحراف اذهان حادثه ای عظیم را رقم زنند. چنین نشد اما بهر حال این حادثه ابعادی داشت که با نیت کارگزاران ماجرا همسو گردید و قتل رفسنجانی را به بوته فراموشی سپرد.

سرکوب های داخلی

روزیکه قیمت نفت بناگاه افزایش پیدا کرد تعدادی از مردم بعنوان اعتراض به خیابانها ریختند. روحانی دستور برخورد شدید با تظاهرات را صادر نموده موجب گردید که تعدادی از معترضین در شرایطی که هیچگونه قصد یا وسیله ای برای خشونت ورزی نداشتند توسط نیروهای امنیتی و افرادی که احتمالاً از خارج از ایران استخدام و بر بام ساختمانها قرار داده شده بودند به قتل رسند. شلیک به گروههای وسیع معترضین در سرتاسر کشور بصورت مستقیم و گاه با سلاحهای

جنگی صورت گرفته است. این جنایت که مصداق جنایت علیه بشریت است در دوران حکومت خامنه ای و صدارت حسن روحانی بوقوع پیوست. باعثین این جنایات میباید در پیشگاه مردم شریف وطن محاکمه و به سزای عمل خود برسند.

شلیک مستقیم به قلب و مغز جوانان وطن البته بدون تقاص نخواهد بود. اما آنچه موجب تقاص الهی و افکنده شدن این جانیان در آتش است تنها این مورد نیست. در حکومت خامنه ای و ریاست جمهوری حسن روحانی جنایاتی علیه بشریت صورت گرفته که این سرکوب خیابانی تنها بخش کوچکی از آنست. گورهای دستجمعی که در این حکومت شبانه کنده و اجساد جوانان، سالمندان، و حتی کودکان در آنها با کامیون ریخته شده است در آینده ای نزدیک گشوده و پرده از این جنایات بی سابقه برداشته میشود.

صانحه هواپیما

روحانی دارای مسئولیت مستقیم در حادثه سقوط هواپیمای اوکراینی ست. تقریباً هیچکس در عمدی بودن این صانحه تردید ندارد. این در حالیست که حسن روحانی نیز همانند دیگر سران رژیم موضوع را ناشی از یک خطای انسانی میداند. فرض کنید خطای انسانی باعث شود که راننده یک اتومبیل از اینکه بموقع ترمز نموده بازمانده و دچار تصادف گردد. آیا میتوان به همین بسنده کرد و گفت که چون خطای انسانی بوده فرد خطاکار میباید عذرخواهی نموده اظهار دارد که دیگر چنین خطایی را مرتکب نخواهد شد؟ این کاری است که روحانی و همراهان و جنایت پیشگان دیگر دولت وی انجام دادند در حالیکه در اینجا نه یک اتومبیل و جان چند نفر بلکه هواپیمایی معظم با ۱۷۶ سرنشین به کام مرگ فرستاده شدند. از آنجائیکه حکومت جنایت پیشه ملایان بخوبی میدانستند که چه صورت داده اند از تحویل جعبه سیاه هواپیما خودداری کردند. ولی اینان نمیباید این خیال باطل را در ذهن بپرورانند که این جنایت از صفحه روزگار محو شده و کسی گریبانشان را نمیگیرد. ما برای همین فرستاده شده ایم تا به اراده و خواسته پروردگار منان به این جنایات و جنایات مشابه رسیدگی کنیم و حق مظلومان را از ظلم پیشگان و گرگ صفتان اخذ کنیم.

خنده های سفیهانه

روحانی که نام اصلیش حسن فریدون است مقام ریاست جمهوری کشوری دارای تاریخ شکوهمند را بحدی از سخافت رسانیده است که قیافه و حرکاتش توسط رهبران بین المللی نیز مورد تمسخر قرار میگیرد. از جمله در جلسه ای که در آن رئیس کشور انگلیس حضور داشت این شخص که ننگین ترین عنصر روحانیتی ست که با ننگ ارتباط و قرابتی دیرینه دارد بحدی خنده های سخیف و بی معنی از خود سر میداد که طرف مقابل دچار حیرت گردیده خنده ای تمسخر آمیز سرداد. این است حکومتی که ملایان با قلدری و بی شرمی از آن خود کرده به امثال این سخیف بی

مصرف دادند تا حکومت را به فضاحتی تاریخی رسانیده آنرا دستخوش مضحکه خاص و عام قرار دهند.

دزدی و چپاول

حکومت حسن روحانی معنای تازه ای به یک حکومت بتمام معنی چپاول گر بخشیده است. دزدی و چپاول تحت نظارت استصوابی این شاه دزد بی شرم بحدی رسید که دیگر خونی در رگ اقتصاد کشور باقی نمانده است تا توسط این باند دزد و چپاول گر مکیده شود. وقتی میگوییم نظارت استصوابی به این معنی ست که گویی اینان دزدی و تاراج اموال مملکت را صواب میدانند که یکدیگر را بدان تشویق نموده و هر گاه خبر آن بیرون آید معمولاً بسرعت همراه با اموال دزدی به خارج از کشور متواری میشوند.

افرادی که میتوان از آنها بعنوان شاه دزد یاد کرد در این حکومت بسیارند. یکی از آنها کسی نیست مگر برادر حسن روحانی که در عکس یادگاری که با هم گرفته اند مشغول باد زدن برادری ست که کیسه مملکت بی در و پیکر آخوند زده را شل نموده در جیب طویل وی سرازیر نموده است. دیگری فردی ست موسوم به خاوری که اموال دزدی را به کانادا منتقل و برای اقامت خود کاخی را خریداری و مقدار زیادی از اموال دزدی را نیز بین همسر و فرزندان تقسیم نموده است. خاوری با تصور اینکه دیگر از خطر رسته زندگی شاهانه ای را میگذراند. ولی کارهایی نیز از سر نادانی و بی احتیاطی انجام داده که از نظر قانونی گریبانش را گرفته است. یکی از این کارها شراکت با فردی بنام سام میزراهی ست. میزراهی که از یهودیان معروف ساکن کاناداست با علم به اینکه خاوری از بی احتیاطی دست به کارهایی میزند طعمه ای را برای خاوری قرار داد زیرا میدانست او به این طعمه چنگ میزند. این طعمه عبارت از متن قراردادی ست که بین ایندو منعقد شد. خاوری که فرصت را مناسب میدید میخواست سهم عمده ای را از این سرمایه بنفع خود برداشت کند. او غافل از این بود که قرارداد با الفاظ ریز متمم هایی دارد که ویرا در صورت تخلف گیر اندازد. خاوری درگیر این ماجرای حقوقی ست ولی آنچه او را بکلی معدوم میکند این قرارداد نیست، بلکه شکایتی ست که ما از او بجا میاوریم تا آنچه را که او از اموال ایران دزدیده به میهن بازگرداند.

قراردادهای ننگین

حکومت روحانی با قراردادهای ننگین نیز قرابت و نزدیکی مخصوصی دارد. گویی چپاولگران برای حیف و میل اموال کشور کافی نبوده اند که دست خارجیان را نیز برای چپاول اموال ملی کشور باز گزارد به آنان چراغ سبز داده اند تا سریعاً برای استفاده از خوان نعمتی که گسترده شده اقدام کنند. حکومتگران چین کمونیست فرصت را غنیمت شمرده برای ریاست و امارت بر کشور اشغال شده توسط ملایان طرحی را ارائه دادند. ملایان این جانیان بی مصرف خبر کامل این طرح را بیرون ندادند. تنها به این بسنده کردند که فردی بنام جواد ظریف را به اینطرف و آنطرف فرستند تا

به همه اطمینان دهد که اولاً قرارداد بنفع مملکت است و ثانیاً اینکه خبر آن بارها به اطلاع مردم رسانیده شده است. اینکه خبر قراردادی نشت نموده مردم از وقوع آن با خبر شوند از دیدگاه این دزدان بالفطره بمنزلهٔ اینست که متن قرارداد به سمع و نظر مردم رسیده باشد. روحانی و دست اندرکاران حکومتش پاسخ دهند که چرا متن کامل این قرارداد در زمان تهیه بمحضر مردم مملکت نرسیده و حتی مجلس فرمایشی نیز از متن آن بی خبر گذاشته شده است.

علاوه بر قرارداد با چین کمونیست، حکومت ملّیان قراردادهایی نیز با روسیه و کرهٔ شمالی منعقد ساخته است. این قراردادها و قراردادهای دیگر همه فاقد اعتبار قانونی و حقوقی بوده و من بعنوان رهبر الهی که در صدر امور کشور قرار خواهم گرفت آنها را از اعتبار ساقط نموده ام. هر کشوری که بر روی این قراردادها تکیه و پافشاری کند در قطع کامل روابط با ایران آینده قرار خواهد گرفت.

قراردادهایی که در دوران سیاه حکومت جمهوری ملّیان با کشورهای غالباً سودجو بسته شده است از سلک قرارداد ترکمانچای با روسیه اند. اگر کسی در این موضوع شک دارد یا بخاطر بی اطلاعی و نا آگاهی ست و یا اینکه اصولاً حکومت ملّیان را موجه میدانند. حکومتهای شریف و دموکراسی های پیشرفته و مردم گرا مانند آمریکا هرگز به خود جرأت چنین کاری را نمی دهند. متن یک قرارداد مهم میباشد ابتدا به مجلس پیشنهاد و توسط نمایندگان ملت برای مدتها روی آن بحث و تفحص شود. پس از تأیید مجلسین متن قرارداد به نظر پرزیدنت رسیده و تصویب نهایی در صورت پذیرش صورت میگیرد. اما در حکومت سخیف و بی مصرف ملّیان که میتوان گفت حکومتی دست نشاندۀ شوروی و چین میباشد مردم باصطلاح عددی بحساب نمیآیند که بخواهند در تصویب یک قرارداد نقشی داشته باشند. رهبر خریداری شده توسط ایندو قدرت حرف اول را میزند و اگر رهبر از بالا دستور داشته باشد که قراردادی منعقد شود دیگر موضوع تمام است. این کشور اشغالی را ما از چنگال این اشغالگران بیرون آورده کاری میکنیم که روسیه و چین بخاطر این جسارت تاریخی که در حق ملت بزرگ ایران صورت دادند شرمند و برای جبران آن دست به کار شوند. انگلیس نیز در آوردن خمینی و دار و دسته اش دارای نقش بوده و نمیتوان از این موضوع صرف نظر نمود. اگر بگوییم که انگلیس این الماس را از عمق لجنزار فیضیه بیرون کشیده آنرا بدست روسیه و چین داد سخنی به گزاف نگفته ایم.

شخصیت

در کجای تاریخ پرشکوه ایران عزیز موجودی به این سخافت میتوان یافت کرد؟ اگر بخواهیم پادشاهان نسل قاجار را مثال زنیم آری آنان نیز اکثراً افرادی سخیف و بی مصرف بودند ولی همچنین جبون و ترسو بوده در ارتکاب جنایات دلیری بخرج نمیدادند. ولی این فرقه از جنایت پیشگان که در جمهوری ملّیان سر بر آوردند موجوداتی تازه ظهور و در تاریخ ایران یافت نشدنی

اند. اگر بخواهیم این شخصیت دست پروردهٔ نظام آخوندی را بخوبی تعبیر و تفسیر کنیم میباید نه تنها آتِیلا و چنگیز را بلکه موجودات حیوانی را نیز از قبیل بوزینه و سگان هار با هم پیوند زنیم. شاید آنگاه بتوان به این نتیجه رسید که خلقت حسن روحانی و آخوندهایی از سلک او به چه صورت بوده است.

پایان کار

روحانی در پایان کار با همان خندهٔ سفیهانه کنار رفت و عرصه را بدست فردی بمراتب جنایتکار تر داد. اما اگر بخواهیم بین روحانی و رئیسی مقایسه ای صورت دهیم آنچه آنان را از هم متفاوت میسازد تنها شخصیت ظاهریشان است. اگر از این موضوع بگذریم به این نتیجه میرسیم که از یک کفتار تا دیگری تفاوتی چندان وجود ندارد و خصلتهای ذاتی آنها تقریباً یکسان اند. عجیب اینجاست که روحانی دکتراایی را نیز بیدک میکشد که معلوم نیست چگونه و با چه ترفندی بدست آورده است. اگر از من میپرسید دکتراای روحانی از نوع پالانی ست که بر روی قاطر میگذارند که بر آن مارک انگلیس زده شده است. رئیسی اما این صداقت را داشت که بپذیرد که جز اندک سواد حوزوی دانشی ندارد. کسانیکه بیشرمانه بر کرسی بزرگانی از قبیل امیرعبّاس هویدا و فروغی و دیگرانی که بالاترین حدّ تحصیلات را در علوم سیاسی داشتند تکیه زدند میباید در برابر ملت ایران و در فضایی عمومی سلب لباس شوند تا در یابند که با سرنوشت چه ملّتی بازی کردند.

بخش ششم

سید ابراهیم رئیسی

رئیس دوره درس حوزوی را در مشهد و سپس در قم طی کرد. در سن بیست سالگی ابتدا بعنوان دادستان کرج و سپس بطور همزمان دادستان همدان فعالیت میکرد و در سال ۱۳۶۴ بعنوان جانشین دادستان در تهران مشغول کار شد. وی بخاطر قساوت قلب که ذاتیش بود مورد توجه مسئولین و رهبران عمامه دار قرار گرفت و در اعدامهای دستجمعی سال ۶۷ نقش فعال داشت. رئیسی در دوران رهبری خامنه ای بترتیب بعنوان دادستان تهران و سپس دادستان کل کشور و نیز تولیت آستان قدس رضوی ایفای نقش کرد. بالاخره در سال ۹۷ به سمت ریاست قوه قضائیه و در سال ۱۴۰۰ به ریاست جمهوری رسید. اینک به ذکر پاره ای از جنایات و سیهکاری های ابراهیم رئیسی میپردازیم.

هیئت مرگ

رئیس بعنوان یکی از چهار عضو اصلی اعضای هیئتی که به هیئت مرگ معروف گردیده مسئولیت اعدام هزاران نفر از زندانیان سیاسی را در تابستان ۱۳۶۷ بر گرده خود دارد. این زندانیان که اکثرشان بخاطر عضویت در سازمانهای سیاسی از جمله مجاهدین دستگیر شده بودند طبق حکم خمینی میباید بسرعت بکارشان رسیدگی میشد. بنا بر این دستور اگر در برابر این پرسش که آیا هنوز بر سر موضع هستید یا نه پاسخشان مثبت بود سرنوشتی جز اعدام نداشتند. اخیراً رئیسی در برابر پرسش یک خبرنگار از عمل خود دفاع نمود تا جائیکه حتی خود را برای تسهیل و تسریع حکم این اعدامها مستحق جایزه دانست.

فاجعه متروپل

یکی از آخرین لکه های ننگی که کارنامه رئیسی را سیاهتر کرد فاجعه ریزش ساختمان متروپل در آبادان بود. این برجهای دوقلو با سیهکاری و باج دهی گروهی از اعضای مافیای حکومتی و دست اندرکاری تعدادی از مسئولین بالا از قبیل استاندار و شهردار و امام جمعه بطرزی غیر اصولی بالا رفتند و در شرایطی که هنوز به بهره برداری نرسیده بودند فرو ریختند. این فاجعه باعث از دست رفتن جانهای بیگناه گردید و مردم آبادان و تمامی ایران را سوگوار ساخت. اما آنچه این فاجعه رقم زد پایان عمر ننگین و بسته شدن کارنامه سراسر سیاهی جمهوری غیر اسلامی ملایان بود.

کارنامه ریاست جمهوری

در دوره ابراهیم رئیسی فقر مردم ایران رو به افزونی نهاد و تعداد بسیار بیشتری به زیر خط فقر سوق داده شدند. دولت رئیسی که با تحریمهای شدید آمریکا و جامعه بین المللی روبرو بوده بجای اینکه برای رفع تحریمها تلاش کند آنچه صورت داد منجر به حفظ تحریمها و عدم تمایل آمریکا نسبت به برداشتن آنها بود. این در حالی ست که بایدن که رئیس جمهوری از سلک اوپاماست این آمادگی را داشته که با حکومت جمهوری ملایان همه گونه مماشات بعمل آورد. یکی از علل دست بسته بودن بایدن نحوه اعمال تحریمها بود که در بسیاری از موارد آنها را نه به برنامه اتمی ایران بلکه به موضوع حقوق بشر وابسته کرده اند. از این نظر میباید ممنون ترامپ و تیمش بود که با اعمال تحریمهای مؤثر کمر حکومت را شکستند. کابینه رئیسی از گروهی افراد بی قابلیت تشکیل شده که حتی نسبت به کابینه های قبلی نیز وضعیّت رقت انگیز تری دارند. در دوره رئیسی اسرائیل بارها مواضع پاسداران را در سوریه مورد اصابت موشکها و پهپادهای خود قرار داد. حکومت ملایان تنها نظاره گر این حملات بود و برای مقابله به مثل کاری نکرد. این نشانه ورشکستگی کامل این حکومت و آماده بودن آن برای فروپاشی و فروفکنی ست. دوره رئیسی اعتراضات بیشماری را از ناحیه اصناف و گروههای مختلف ایرانیان بخود دید. مهمترین اینها اعتراضات کشاورزان و مردم اصفهان به خشک شدن زاینده رود و بعد از آن نیز اعتراضات گسترده معلّمان بود. در عین حال مادران دادرخواهی که در طیّ این سالها فرزندان بیگناهشان را با حکم حکومتی از دست داده اند هرگز از اعتراض و دادرخواهی دست نکشیدند. خانواده هایی که عزیزانشان در صانحه هواپیمای اوکراینی قربانی شدند با شدّتی بیشتر اعتراض خود را ابراز کردند. کمیته حقیقت یاب دادگاهی فرمایشی ترتیب داد بدون اینکه رأیی بر علیه جانیان این فاجعه صادر کند. در این دوران نیز همانند دورانهای ریاست جمهوریهای پیشین قتلهایی در زندانهای حکومت صورت گرفتند. همچنین قتلهای ناموسی و خانوادگی ابعاد تازه ای پیدا کردند. رئیسی در طیّ دوران ریاست جمهوریش با انجام سفرهای بیمعنی به استانها و بی توجهی به درد مردم این نواحی تنها برای خود رسوایی و نفرت بیشتری را اندوخته کرد. همچنین با سفر به روسیه بر عمق این رسوایی افزود بطوریکه با او نه به عنوان یک رهبر سیاسی بلکه بعنوان یک نوکر دست به سینه رفتار شد. این البته سزای افرادی ست که پای از گلیم خود بیرون گذارند و بدون اینکه صلاحیتی داشته باشند برای احراز سمتهای بلند در کشور اهورایی ایران اقدام کنند.

فرازهایی از رهبری خامنه ای

اینک که به آخر این کتاب نزدیک شده ایم میباید به خامنه ای هشدار دهیم:

ای ملعون. بدان که آخر کار تو هم نزدیک است و به خواست خدای تعالی که من نمایندهٔ راستین او هستم تو بزودی مرگ را بدست مردمی که سالهاست در زیر نعلین چکمه گون تو منکوب و لگدمال شده اند خواهی چشید. تصوّر نمیکنم سرنوشتی بهتر از صدام یا قذافی در انتظار تو باشد. آنها نیز همچون تو سالها با مشّت آهنین حکمرانی کردند و نمیدانستند که روزی بساط عیش و نوش آنها با شدّت و فضاحت برچیده خواهد شد. تو نه یک رهبر الهی بلکه رهبری بودی از سلک ضحاک ماردوش. اینک کاوه ای را که حتی بخواب هم نمیدیدی در چند قدمی تست. بدان و آگاه باش که سیاست و سیاستمداری حریمی ست که جایگاه هر شرف بر باد داده ای نیست. تو شرف را که هیچ شرم و حیا را نیز بر باد داده و با مردمی بی گناه و بی دفاع بمنزلهٔ مملوکان و بردگان زرخیر خود رفتار نمودی. اینک این من هستم که مردم وطنم را از دست تو نجات داده ترا به دستهای آنان میسپارم تا با تو رفتاری را که خود مناسب بینند بجا آورند.

انتصاب به رهبری

برای موجه کردن انتصاب خامنه ای به رهبری شرط مرجعیّت را برای احراز رهبری یکشنبه از قانون اساسی حذف کردند. خامنه ای در جلسه ای که توسط مجلس خبرگان برای انتخاب جانشین خمینی تشکیل شده بود حضور یافته به صراحت گفت که لیاقت چنین امری را در خود نمی بیند. در اینجا رفسنجانی که یار غار خامنه ای بوده است تریبون را بدست گرفته به حاضران گفت که خمینی بطور خصوصی به وی اشاره کرده بوده که اصلح تر از خامنه ای کسی را برای جانشینی خود نمی شناسد. این مطلب دیگر درب را بر روی بحث بیشتر در این مورد بست.

سیستم عظیم استبدادی

خامنه ای پای خود را بر جای پای خمینی قرار داده سامانه ای را که خمینی برای ادارهٔ مملکت تشکیل داده بود گسترش داده آنرا بصورت یک شبکهٔ مافیایی مخوف در آورد. مهمترین عنصر و بازوی این سامانه موسوم به سپاه پاسداران انقلاب است. سپاه که در زمان خمینی و برای حفاظت و حراست از ارزشهای انقلاب تأسیس شده بود در زمان خامنه ای بشدّت وارد فعالیتهای اقتصادی گردیده هزاران قرارداد اقتصادی را در داخل و خارج کشور منعقد و مدیریت کرده است. این قراردادها که همه بصورت سرّی منعقد و هیچگونه اطلاعی از چگونگی آنها و انتقال سرمایه و غیره موجود نیست خون حیاتی جامعه را بمرور مکیده و اقتصاد کشور را به حالت نیمه فلج درآورده اند. سپاه پاسداران به هیچکس خود را جوابگو نمیداند مگر به رهبر که خود نیز شریک دزدان و چپاولگران جامعهٔ ایران بوده است. آیا مردم ایران بازیچه و آلت دست شما هستند که اینگونه آنها را از کم و کیف آنچه میکنید بی اطلاع میگذارید؟

دیگر از ابعاد و بازوان این سامانه مخوف هیئت دولت و مجلسین آنست. در حکومت خامنه ای دولت چیزی جز یک صحنه خیمه شب بازی نیست. بازیگر اصلی این صحنه همان رئیس جمهور است و بازیگران دیگر آن شامل هیئت وزرا و نهادهای زیردست و وابسته به آنان است. هشت پای مخوف جمهوری ملّیان به هیئت دولت و مجلسین منتهی نمیشود. نهادهای بیشمار هستند که هر یک مکنده هایی را به تولیدات اقتصادی کشور نصب نموده سرگرم مکیدن خونی هستند که میباید در رگ اقتصاد ملّت ایران در جریان باشد. یکی از این نهادها بنیادی تحت عنوان تولیت آستان قدس رضوی است که موقوفات و عایدات عظیم حرم حضرت امام رضا را از آن خود میکند. دیگر هیئتها و حوزه های علمیه هستند که هر یک سهمی عظیم از بودجه مملکت را میطلبند. بودجه عظیمی نیز از کشور خارج شده به حسابهای خامنه ای و وابستگانش سرازیر میشود. حوزه هایی در خارج از کشور تحت عنوان جامعة المصطفی تأسیس شده اند که بودجه ای عظیم را برای جذب افراد خارجی به طلبگی در دیانت شیعی در انحصار دارند. در اینجا بودجه ای را نیز که به جیب های فراخ حسن نصرالله و بشار اسد و هزاران مجرای دیگر که هنوز بر ما دانسته نیست سرازیر میشود میباید ذکر کرد. اینها تنها قسمت کوچکی ست از آنچه این حکومت بی شرمانه برای کامل کردن نقش پلید خود در تضعیف هرچه بیشتر ملّت ایران روزانه در حال انجام آنست.

هلال شیعی

با وجودیکه رهبران حکومت ملّیان از وجود چنین پدیده ای اظهار بی اطلاعی میکنند ولی سیاستهای اینان از هنگام ظهور خمینی بر عرصه سیاسی تا کنون بر این محور بوده تا شیعیان عالم را تحت بیرق حکومت ملّیان آورده نوعی اتحاد سیاه بین آنان ایجاد کنند. این هلال که از ایران و آذربایجان تا عراق و سوریه و لبنان کشیده شده امری واقعی و غیر قابل انکار است. خمینی برای این امر تلاش بسیار کرد ولی این تلاشها تنها در دوران حکومت خامنه ای به میوه نشست. آنهم میوه مسمومی که به همت قاسم سلیمانی و یاران او ثمر داده منطقه را به بمبی خوشه ای تبدیل ساخت که هر آن احتمال انفجار در آن میرود. قتل قاسم خمینی موجب گردید که رؤیای ملّیان مبنی بر ایجاد اتحادی نامقدس بین شیعیان نقش بر آب گردیده و خود را در معرض فضاحتی بی سابقه ببینند. ما این هلال را به اتحادی مقدس تبدیل نموده دست جامعه ملّیان را از سیاست قطع میسازیم و آنها را بر سر دروس معقول و منقول خود خواهیم فرستاد.

کشتار مردم

از زمانیکه خامنه ای به رهبری رسید اعتراضاتی در جای جای کشور به چشم میخورد. مطابق با همان رویه و برخورد دوران خمینی، خامنه ای نیز از روشهای خشونت آمیز با بهره گیری از چماقداران و دیگر بازوهای سرکوب حمایت نموده است. حوادث متعددی در این دوران پیش آمده است که در این مقوله نمیتوان به یک یک آنان اشاره کرد. ولی آنچه مسلم است همواره با بازوی

آه‌نین و بی رحمی تمام با معترضان برخورد شده است. این سرکوبها در اعتراضات آبانماه ۱۳۹۸ و دیماه همان سال به اوج خود رسید بطوریکه تعداد بیشماری از مردم معترض در طیفهای مختلف سنی با برخورد گلوله مستقیم مأموران در کف خیابانها به قتل رسیدند.

واکنش به کشتار مردم

خامنه‌ای نسبت به کشتار مردم واکنش انسانی از خود نشان نداده روی انتقاد خود را نه به مسئولین بلکه به مردم متوجّه نمود. اینگونه برخورد عاری از احساس انسانی و توأم با پلیدی و پوشانیدن حقیقت که ذاتی آخوندهاست بهیچ عنوان غیر منتظره نبود. آیا خون یک انسان تا این اندازه بی ارزش است که شما برای سرکوب اعتراضاتی که به هزار و یک دلیل موجّه در کشور رخ میدهد قلب و مغز افراد را از بالایی ساختمانها و در کف خیابان نشانه میروید؟ آنگاه در هنگام پاسخ گویی مطلب را طوری ارائه میدهید که انگار اتفاق مهمّی نیفتاده است و بی شرمانه میگویید اینان اشرار و خراب کاران بوده اند که هدف قرار گرفته اند. آیا این روشها برای سرکوب اعتراضات خیابانی اختراع آخوندهاست؟ تصور نمیکنم اینطور باشد. بنظر میرسد که مدرّس آخوندها در این مقوله سیستمهای سرکوبی باشد که رهبران کمونیستی در چین و نیز رهبران روسیه پیاده کرده و میکنند. بالاخره روزی این حقایق بیرون خواهد آمد. اگر آفتاب داغ تابستان برفهای روی کوه را آب نمیکند این حقایق نیز در پرده باقی میمانند.

قتل قاسم سلیمانی

قاسم سلیمانی این جرثومه فساد و تباهی در کشورهای هلال شیعی با اجرای عملیات خونریز و جانیانه و ترغیب افراد بیگانه رد پای کثیفی از خود بجا گذاشت. وی برای مقابله با مخالفین جمهوری ملّیان و نیز مخالفین بشار اسد که هم پیاله و همداستان خامنه‌ای در ایران بوده است افرادی را از کشورهای مختلف مثل افغانستان و پاکستان، و حتی بعضی کشورهای آفریقایی استخدام و مورد آموزش قرار میداد. سلیمانی که گوی سبقت را از هر جانی و منهدم کننده نوع بشر ربوده بود در انجام عملیاتی بدست نیروهای آمریکایی به عالم باقی شتافت. قاسم سلیمانی امروز در کنار خمینی در میان آتش است و هر یک دیگری را بخاطر عذاب‌ی که میچشند محکوم و مقصّر دانسته انگشت سرزنش را بسوی هم نشانه میروند.

صانحه هواپیما

این صانحه که ایجاد آن برای فرافکنی و انحراف اذهان از کشتار مردم بیگناه در دیماه ۱۳۹۸ بوده است جان تعداد زیادی از مسافران هواپیمایی را که از طریق اوکراین عازم کانادا بود گرفت. در شرایطی که حکومت نگران واکنش آمریکا نسبت به شرارت موشک پرانی به پایگاه عین الاسد بود آسمان تهران را بر پرواز هواپیماها نبستند. هواپیمای اوکراین از برج مراقبت اجازه پرواز

دریافت داشت و دقایقی پس از شروع پرواز از زمین هدف اژدر ضدهوایی قرار گرفت. گویی یک اژدر برای سرنگون نمودن هواپیما کافی نبوده که اژدر دوم هم شلیک گردید تا هواپیما را سرنگون سازد.

در شرایطی که خامنه ای نگران پایان کارش توسط نیروهای آمریکا بوده ترس از این داشت که او را نیز همانند قاسم سلیمانی مانند دود به هوا فرستند از افراد رده بالای سپاه آدمکش خود خواست تا امری را برنامه ریزی کنند که اذهان را از کشتار مردم منحرف نموده به یک صانحه معطوف سازد. این روند حادثه سازی یکی از ترفندهایی ست که در آلمان نازی نیز سابقه داشته و روسیه و چین نیز در مواقعی به آن دست یازیده اند. رهبران جنایت پیشه در اذهان بیمار خود این تصوّر را میپروراندند که اینگونه حادثه سازی به افزایش عمر ننگین اینان کمک میکند.

واکنش خامنه ای به این صانحه

خامنه ای نتیجه تحقیقات در مورد این صانحه را خطای انسانی تلقی نموده نسبت به وقوع آن ابراز تأسف نمود. خطای انسانی که هیچ، اگر عمدی بودنش هم ثابت میشد بعید میدانم خامنه ای خم به ابرو میاورد. اینها مارانی هستند که از اینکه کسی از نیش آنها حذر کند دچار تعجب شده محکم تر نیش خود را فرو میکنند.

ویروس کرونا

سیاستهای چین محور حکومت ملّیان و رفت و آمدهای مکرر هواپیماهای سپاه به آن خطّه باعث شد که ویروس کرونا وارد مملکت شود. گویی این برای سردمداران رژیم کافی نبود که ویروسی مهلک وارد کشور شد. برای اینکه تأثیر ویروس و اشاء آنها هر چه بیشتر و شدیدتر کنند مردم را تشویق به اجتماع نمودند. اول به بهانه انتخابات و بعد هم به بهانه های دیگر مانند شرکت در مراسم ختم قاسم سلیمانی و خالی نگذاشتن مساجد. آخوندها و طلبه های جزء نیز برای باصطلاح مهار کرونا حضور متعفن خود را بداخل بیمارستانها و مراکز درمانی برده با بیماران از نزدیک صحبت نموده گاهاً نیز بانان معجونهای غیر بهداشتی خود را میخوراندند. این است کارنامه سیاه کشوری که به آخوندها و وجود آکنده از ویروس شرارت و ناراستی آنها دچار شده باشد.

فرار از اجتماع

خامنه ای بمحض بالا گرفتن کرونا و به بهانه محفوظ ماندن از بیماری به کاخی در خارج از تهران عزیمت کرد و دیگر بندرت در جایی ظاهر میشد. احتمال میروید که این از ترفندهای او برای در امان ماندن از حمله احتمالی آمریکا و ترس از مانند دود به آسمان رفتنش بمانند سلیمانی باشد.

فرزندان

یکی از فرزندان ارشد خامنه ای مجتبی نام دارد. این فرد تقریباً همان نقشی را برای پدر ایفا میکند که سید احمد درباره خمینی بجا میآورد. عبارت بهتر، تشویق او به دستور جنایت و سرکوب در جایی که خامنه ای از خود ضعف نشان میدهد از هنرهای مجتبی است. مجتبی خامنه ای از افرادی ست که داعیه رهبری نیز دارد. همانند صدام که پسرانی جنایتکار تربیت نموده و آنها را برای رهبری آماده میکرد، خامنه ای نیز مجتبی را برای این منظور تحت رهنمودهای خود بطرزی پرورانده که بتواند دودمان سلطنت خامنه ای را ادامه دهد. اینکه میگوییم دودمان واژه ای ست سودمند، زیرا مجتبی میباید این آرزو را همانند دودی که از دودکش خارج میشود از سرش خارج کند. اگر مجتبی بخواهد در مسیری که پدرش او را راهنمایی کرده گام بردارد بدون شک در کنار پدر در کام آتش در زیرین ترین قشر جهنم خواهد بود. با اینکه مجتبی خامنه ای هنوز به سن پیری نرسیده است و برای آینده زندگی میتواند نقش مفیدی برای خود ترسیم کند، بخاطر سابقه جنایتکارانه ای که دارد آنچه میباید بر سر خامنه ای بیاید بدون شک در انتظار این ملعون جنایتکار نیز هست.

سرنوشت خامنه ای

اینکه بگوییم خامنه ای سرنوشت بدی خواهد داشت لطف نمودن نسبت به اوست. میباید گفت که خامنه ای برای اینکه بتواند برای خود امکان نجات یا رستگاری فراهم کند دیگر دیر است. ولی با دانستن اینکه لطف خداوند شامل همه بندگان اعم از خوب و بد، گنهکاران، حتی جانیان و اشرار میگردد نمیتوان خامنه ای را از اینکه گناهانش مورد مغفرت و بخشش قرار گیرد مأیوس و ناامید کرد. اگر خامنه ای در خود اینرا ببیند که قدم پیش گذارده از صمیم قلب از مردم کشورش عذرخواهی نموده از آنها حلالیت طلبد کار شایانی ست. اما قدم بعدی که البته حائز اهمیت بیشتر است دعا به درگاه خداوند منان توأم با گریه های سوزناک و استقاصه است. اینرا بدین دلیل میگوییم که هرچند احتمال این که مردم ایران خامنه ای را عفو کنند خیلی ضعیف است ولی خدای متعال دارای رحمتی است بینهایت و اگر خامنه ای از طریق درست وارد شود هنوز امکان این وجود دارد که مورد مغفرت قرار گیرد. البته با شناختی که از خامنه ای پیدا نموده ایم اینرا نیز میدانیم که خامنه ای بقدری خودنگر و خود صالح بین است که محال است در دل احتمال دهد که جایی جز بهشت در انتظارش است. این معمولاً سرگذشت و سرنوشت افرادی ست که دچار مالیخولیای قدرت اند. تنها میتوان به حال اینان تأسف خورد...

